الحمد للہ والمنۃ

کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرہ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین
یحیی منیری رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی
از اہتمام احقر انام محمد عبد الاحد عفی عنہ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی سنہ ۱۸۹۹ طبع گردید

ماہ فروری سنہ ۱۸۹۹ عیسوی

اللّٰہ یجتبی الیہ من یشاء ویہدی الیہ من ینیب

الحمد للہ کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرہ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین ۱۳۱۷ھ

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین یحییٰ منیری
رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی از اہتمام احقر انام
محمد عبد الاحد عفی عنہ الصمد بار دوم

بماہ جون سنہ ۱۸۹۹ء

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین ○ اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین آمین ○ اللہم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید + اللہم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید + وسلام علی آل یاسین والحمد للہ رب العالمین اللہم انی اسئلک ما سئلک نبی الرحمۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم واعوذ بک مما استعاذ بک نبیک النبی الامی صلی اللہ علیہ وسلم + اللہم اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدۃ من لسانی یفقہوا قولی انت حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر ○

بعد حمد و صلوۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ پانی پتی موطنا عثمانی نسبا حنفی مذہبا نقشبندی مجددی مشربا میگوید چون آرای مردم متفاوت دیدہ ام بعضے ازانہا منکر ولایت اند و بعضے میگویند کہ اولیا بودند لیکن درین زمانہ فاسد کسے نیست و بعضے در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند و میدانند کہ اولیا ہرچہ میخواہند ہمان میشود و ہرانچہ نخواہند معدوم گردد و از قبور اولیا باین خیال مرادات خود طلب میکنند۔ و چون در اولیاء اللہ و مقربان درگاہ کہ زندہ اند این صفت نمی یابند از ولایت آنہا منکر میشوند و از فیوض آنہا محروم می مانند و بعضے آنہا بر دست سفیہان و جاہلان کہ در اسلام و کفر ہم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضے ازانہا بسبب کلمات سکریہ شان و کلماتیکہ معنے ظاہری آن مراد نیست بر اولیاء اللہ انکار میکنند و تکفیر مینمایند و بعضے ازانہا کلمات سکریہ را

حمل بر ظاهر کردہ ہمان اعتقاد نمودہ عقائد حقہ کہ از قرآن وحدیث واجماع امت ثابت ست
آن را از دست میدہند و بعضے بر علوم ظاہری اکتفا نمودہ از طلب طریقت تقاعد میکنند وبعضے
از انہا در آداب اولیا وادای حقوق شان تقصیر میکنند وبعضی از انہا اولیا را پرستش میکنند
ونذر ہای شان قبول میکنند ومثل بیت اللہ طواف قبور شان مینمایند لہذا خواستم کہ کتابے
موجز نویسم کہ مردم حقیقت ولایت دریابند واز افراط وتفریط وتقصیر تحاشی نمایند درین باب کتابے
بزبان عربی نوشتہ بودم مسمی بہ ارشاد الطالبین چون بعضے یاران گفتند کہ چیزی بزبان
فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان ازان نفع گیرند لہذا این رسالہ بزبان فارسی نوشتہ شد واین
رسالہ بر پنج مقام تقسیم نمودہ شد مقام اول در اثبات ولایت وانچہ بدان متعلق ست
مقام دوم در آداب کہ ناقصان ومریدان را می باید مقام سوم در آداب مرشدان مقام
چہارم در آداب ترقی وحصول ولایت مقام پنجم در رسیدن ورسایندن بمراتب قرب الہی

مقام اول در اثبات ولایت وانچہ بدان متعلق ست

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک اللہ تعالے کہ چنانچہ در انسان کمالات ظاہری ہستند
وآن اعتقادات صحیحہ موافق قرآن وحدیث واجماع اہل سنت وجماعت واعمال صالح ادا ر فرائض
وواجبات وسنن ومستحبات وترک محرمات ومکروہات ومشتبہات وبدعات اند ہمچنان در انسان
دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ
مردی ناشناختہ نزد رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم آمدہ پرسید کہ اسلام چیست فرمود کلمۂ شہادت
ونماز وزکوۃ وروزہ ماہ رمضان وحج بشرط قدرت گفت کہ راست گفتی پس تعجب کردیم کہ سوال
میکند وتصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود آنکہ ایمان آری بخدا وفرشتگان وکتابہا و
رسولان وروز قیامت وآنکہ خیر وشر ہمہ بتقدیر الہی ست گفت راست گفتی پستر پرسید کہ احسان
چیست فرمود آنکہ عبادت کنی خدا را بوجہے کہ گویا او را می بینی واگر تو او را نمی بینی بدانی کہ او ترا می بیند
پستر از قیامت پرسید فرمود کہ از تو زیادہ نمی دانم پستر علامات قیامت پرسید واز ان نشان داد

پیشتر فرمود که جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوای
عقائد و اعمال کمالی دیگرست مسمی به احسان که آن را ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مستولی
شود که در اصطلاح فنائی قلب گفته شود دل او بمشاهدهٔ محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک میباشد
و بغیر او متوجه نمی شود درین حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادةً محال ست لیکن صوفی
را درینوقت حالتی ست که گویا خدا را می بیند و پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال
میدارد و رسول کریم ازان حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که در بدن انسان پاره گوشت ست که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر فاسد
شود تمام بدن فاسد شود و آن دل ست و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد
آن را صوفیه فنای قلب میگویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در همسائگی او متاثر شود از
امارگی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود اگر کسے
گوید صلاح قلب از ایمان و اعمال ست لاغیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن
فرموده و صلاح بدن عبارت ست از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد
ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم می باشد و اگر مجموعهٔ ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس آن را
سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع منعقد ست بر افضلیت صحابه بر غیر شان
و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند و باین همه رسول کریم فرمود که اگر دیگرے مثل جبل احد زر در
راه خدا خرچ کند برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرچ کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب
کمال باطنی که بسبب صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیای
امت این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت از باطن پیغمبر مستنیر (روشن ۱۲) شدند و تفاوت میان این صحبت
و آن صحبت ظاهر ست پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی ست باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد
چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی می فرماید هر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز
نزدیکی جویم و هر که بمن یک گز نزدیکی جوید من بوی یک باع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه بمن نزدیکی

می جوید بعبادات نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی
و قدرت او من میشوم. دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان را بر کذب عقل محال میداند
و آن جماعت هم بقسمی ست که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم بقسمی ست که تهمت کذب بر وی روا نباشد
بزبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که ما را بسبب صحبت مشائخ که سلسله صحبت شان برسول کریم صلی الله
علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوائی عقائد و فقه که قبل از صحبتِ شان بدان متحلی بودند و از نتیجات
که حاصل شده محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات در رسوخ در اعتقادات حقه
زنده شده و این حالت که البته کمال ست موجب کمالات ست. دلیل پنجم خرق عادات ست این دلیل
ضعیف ست مگر اینکه بانضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد. والله تعالی اعلم.

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را با بندگان قربت ست
که قوله تعالی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ. ما قریب تریم بسوی بنده از رگ گردن وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ
حق تعالی با شماست هر جا که باشید بر آن دلالت دارد و قربی ست با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ. یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب بالنوافل
حتی احببته همیشه بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را این
دلالت میکند این قرب ثانی معبر ست بولایت و اول مراتب این قرب بنفس ایمان حاصل میشود قال الله
تعالی وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ یعنی الله دوست مسلمان ست لیکن معتد به از آن آن ست که بولایت خاصه معبر ست و
همان مرتبه محبوبیت ست که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته و آن را
مقام و مدارج بیشمار ست چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه ست لیس کمثله شئ فی الذات ولا
فی الصفات ولا فی شئ من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه
چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت درمیان خالق و خلق ست نیز بیچون ست مشابه
قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عرضیات لهذا این قرب به عقل
و حس مدرک نمی شود اگر مدرک می شود بعلمی موهوب مناسب علم حضوری و ثابت ست

بیان کشف و رویا

این هردو قرب با ما قطعیه که ایمان بدان واجب ست چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت و
بی مقابله رائی و مرئی از النصوص قطعیه ثابت ست نه به عقل سوال ولایت عبارت ست از نسبتی بی کیف
که بنده را ست با خدا آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف ست بر تمهید
دو مقدمه مقدمهٔ اول آنکه کشف در رویا هردو عبارت اند از آنکه صورت مثال در آئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف در رویا صالح و صادق
بود لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی ست که آنها معصوم اند از خطا و خیالات شان مصفا تر و باطن شان
پاکیزه تر ست در رویا ر اولیا غالبًا صادق چراکه آنها بدولت صحبت پیغمبران بیواسطه یا بواسطه و باتباع
شریعت صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتیکه
دام اولیاست ✦ عکس مهرویان بستان خداست ✦ یعنی چون در بواطن شان که آئینه فرعی ست یعنی ذاتی
نیست بسبب متابعت انبیا حاصل شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال مکدر میگردد
پس در کشف در رویا خطا واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبه یا بتجاوز از حد اعتدال
یا بانعکاس و اختلاط عوام میشود و در رویای عوام غالبًا کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمه
دوم آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال ست اگرچه ذات و صفات الهی را مثال نیست
مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و این در ذات و صفات الهی محال
ست بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی مثال نور خود فرموده مَثَلُ نُوْرِهٖ
کَمِشْکوٰةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ یعنی نور الهی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغدان ست تا آخر اوصاف و در
حدیث خدای تعالی را مثال فرموده مسید بنی دارا وجعل فیها مادبة الحدیث و لهذا حق تعالی
را در خواب دیدن جائز ست چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت
گاوهای لاغر و سالهای ارزانی در صورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری
آمده که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند و بر هر یک از آنها پیراهن ست بعضی را تا
پستان و بعضی را فروتر از ان و عمر بر من گذشت و پیراهن خود بر زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

مراد ازین علم ست ازین احادیث و آیات معلوم شد که چیز یکه بی مثل باشد و ماوی نبود بخواب دیدن
آن ممکن ست و بنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا بولایت
تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جسمانی متمثل میشود و هر قدر که در آن قرب ترقی حاصل
میشود بنظر کشفی می بیند که گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او بنا بر همین صورت
مثالی آن نسبت را بقرب او تعالی و آن ترقی را بسیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله گفته میشود
والله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فنا رجوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از فنا کرده فقیر
برین مسئله استدلال میکند بقوله تعالی وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ
یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع نمیکند او سبحانه بمردم مهربان ست و رسول فرموده صلی الله علیه وسلم
که حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی
ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا رذائل نفس از
حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه وغیره بکلی زائل نمی شود کمال تقوی حاصل نمی شود و این منوط به فنای
نفس ست و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل او اصلا گنجایش
نداشته باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این مربوط ست به فنای قلب که آن را رسول کریم
بصلاح قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم
حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین متفق علیه یعنی ایمان کامل نمیشود تا که رسول الله صلی الله
علیه وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و من احب
عبدا لا یحبه الا لله و من یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه
یعنی سه کس حلاوت ایمان می یابند کسیکه خدا و رسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشد و کسیکه
دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی
مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند بترس دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروه تر داند یعنی عبادت

بعض نسخ است بعد فنا

قول رابعه

خدا کند محض بنا بر محبت او نه ترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصریه در دستی آب گرفت و در دستی آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم تا مردم بترس دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا حق تعالی میفرماید اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰہِ اَتْقٰکُمْ یعنی بزرگ تر شما کسی ست که متقی تر باشد و اجماع امت ست که صحابه کرام اکرام خلق و اتقی اند و این از آن ست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم از همه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهٰجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگانند بسوی خدا آنها جمله مقربان اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر جو از صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن آن ست که عالم بتمامه ظل ست مر دائره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی بدائره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قربی که دائره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آن قدر تفاوت در عبادات ولی و غیر ولی خواهد بود و صوفی در ترقی ست دائما و مَنِ اسْتَوٰی یَوْمَاہُ فَھُوَ مَغْبُوْنٌ پس در هر وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید بیت میر زاهد هر شبی یکروزه راه ✽ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ✽ و حجت درین مسئله حدیث عبید بن خالد ست که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته شد پسر دوم از آنها بعد هفته یا مانند آن مرد پس مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کردید گفتیم دعا کردیم برای او که حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد فرمود

یعنی هر که برابر شد دو روز او [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده کجا خواهند رسید
هر آئینه درمیان این هر دو صحابه تفاوت زیاده است از آن که در زمین و آسمان باشد روایت کرد
این حدیث را ابوداود و نسائی و سر همان ست که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قرب بمنزله اصل ست نقاط
تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی
بهتر ست که ظل در مقابله اصل چه رو دارد و مسئله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدای تعالی ثواب
عبادت او زائد باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پائین تر اند از آن آزین راز عائشه رضی الله تعالی
عنها روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان بنظر می آمدند رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد
من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد کسیکه حسنات او مثل این ستارگان باشند فرمود آری عمر ست گفتم
که حسنات ابی بکر چسان باشند فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر ای برادر دقیقه
با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات بسبب رفعت منزلت این قسم تفاوت آمد پس در مرتبه شیخین
که بمرتبه صفات رسیده باشد و دیگری در دائره ظلال باشد چه قدر تفاوت باید فهمید

فصل در خوارق عادات خرق عادت بر چند قسم ست یکی از انجمله کشف ست و کشف بر دو گونه است
یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غائب باشند بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی
یا مستقبل بروی هویدا گردد بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد
و امیر ساخت مردی را بر آنها که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند و در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب
کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از مراحل کثیره ساریه را بدان مطلع
ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت ست از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و
دریافتن مرتبه قرب هر یکی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود و ازین قبیل ست اگر در
عالم مثال بنظر کشفی ببیند دیگر از آنجمله الهام ست که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام هاتف هم ازین
قبیل ست و فرق درمیان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد و یقین می آرد و وسوسه را
قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسك وان افتاك المفتون یعنی فتوی پرس

اقسام خوارق

از دل خود اگرچه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علما ظاهر فتوا برحال بودن چیزی دهند صوفی را باید
که از دل خود فتوا جوید قلب صوفی از حرام بالطبع نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما آنرا مباح گویند این را
بخاری از وابصه در تاریخ لبسندی حسن روایت کرده فرمود اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله
یعنی بترسید از دانش مومن کامل بدرستیکه او می بیند بنور خدا تعالی که در دل اوست این حدیث را ترمذی
از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از انجمله تاثیر ست و این بر دو گونه است
یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید و او را جذب کند بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد که
حق تعالی موافق دعای او و اراده او بظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم میرفت
رزقی نزد او از غیب یافت آن از همین قبیل ست این همه از اقسام خرق عادات از اصحاب اولیا
امت مرویست مسئله کشف اولیا الهام شان بموجب علم ظنی ست و اگر کشف دو کس باهم متفق
شود ظن غالب شود و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از عبد الله بن زید روایت کرده که
رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان برای نماز جمع شوند بخواب دیدم مردی ناقوس
بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس میفروشی گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید
گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا
علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب حق ست انشا الله تعالی برخیز با بلال و درا بیاموز پس من
بلال را بیاموختم پس عمر آمد گفت یا رسول الله من هم همچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل
کردن موافق کشف و الهام جائز ست اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهقی از عایشه
همچنین در فتوح الغیب
روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد وفات غسل دادند باهم گفتند که پیغمبر علیه السلام
را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم درین باب اختلاف کردند حق تعالی بر آنها خواب انداخت همه شان
به پینک رفتند در خواب آوازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان برخاستند پس
غسل دادند در پیراهن او و بالا قمیص بمالیدند او را مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث احاد یا مخالف
قیاسی باشد که جامع باشد شرائط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد بخطا در کشف

قلب صوفی بالطبع از حرام متنفر است

عمل بر کشف

واین مسئلہ مجمع علیہ است درمیان سلف وخلف چراکہ قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حجتی قطعی ست واحتمال کذب ونسیان در روایت ثقات ضعیف ست ودر کشف اولیا خطا بسیار
واقع میشود ووقتیکہ درمیان دو کشف اختلاف واقع میشود پس ہر کدام کہ شرع موید او باشد اولی
بقبول واگر شرع ازان ساکت باشند پس صاحب ہر دو کشف اگر یک شخص ست پس کشف اخیر او اولی
بقبول ست چراکہ صوفی دائما در ترقی ست پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب ست بسوی خدای
تعالی وامثل ست با نبیا اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی ست از کشف صاحب
سکر چراکہ کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد واگر ہر دو در صحو وسکر یکسان باشند پس کسی کہ کشف او
گاہی مخالف شرع نشدہ باشد از کشف آن کس بہتر ست کہ نادراً کشف او مخالف شرع افتادہ باشد وکسی را
کہ نادراً مخالف شرع افتادہ باشد کشف او بہتر ست از کشف کسیکہ غالبا مخالف افتادہ باشد واگر درین
ہر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست کہ منزلت او اقرب ست بخدا تعالی باینہمہ وجوہ قوت کشف اند
واگر ہر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف ست اگر یک کشف بر دہ کس منکشف
شود ودیگر کشف بر یک مرد منکشف شدہ کشف دہ کس اولی ومقبول ست لیکن اگر صاحب کشف مردی
اقوی باشد کشف اقوی بہتر باشد از کشف جماعت وحکم الہام ہم ہمچو حکم کشف ست علوم مرتبہ کشفہای
مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ دریافت باید نمود کہ از سر چشمہ صحو سر زدہ وگاہی مخالف شرع نیفتادہ بلکہ بیشتر را
شرع موید ست وبعضی چنانست کہ شرع ازان ساکت ست ومرتبہ او در اولیاء مثل مرتبہ اولی العزم ست در
انبیا چنانچہ مذکور کردہ شود ان شاء اللہ تعالی وباینہمہ امور بر کسیکہ در کلام او بنظر انصاف بینہ مخفی نماند اگر کسی گوید
کہ ایشان دعوی کمالات نبوت وغیر آن کردہ اند وآنکہ از بقیہ طینت نبی صلی اللہ علیہ وسلم مخلوق شدہ
وآنکہ او مجدد الف ثانی ست جواب دادہ شود کہ وجود این امور در فردی از امت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از
شرع ثابت ست چنانچہ بیان کنم ان شاء اللہ تعالی پس لعل دل متصف باین کمالات ثابت شدہ بکشف واتباع کشف
مخالف شرع نیست فائدہ بدان اسعدک اللہ تعالی کہ خرق عادات از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء اللہ اند
ومقربان درگاہ وخرق عادات از انہا ظاہر نشدہ چنانچہ از اکثر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اشرف ہر یک احتمال غلط بسیار وارد

کرامت خوارق بسبب فضیلت نیست

خرق عادات مروی نیست حالانکه ادنی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت
بعضی اولیاء بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارت ست از کثرت ثواب و خوارق از خطوط ست
مناط ثواب نیست مگر عبادت و قرب الہی و لہذا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر نکرده اند بلکه
کرامات را بابی علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشد انچنین مجدد رحمة الله
علیه فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر از خوارق نمیدهد و آنها
افضل باشند از جنات خوارق و خرق عادات کمترست در مرتبه از ذکر قلب و تجرید و شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق ست بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیاء و فراست
اہل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور احوال اشیا که غائب از نظر او ست هرگاه که اکثر خلائق بدنیا
مشغول اند و از خدا منقطع دلهای شان بیشتر مائل ست بسوی کشف احوال غائبان و این را بسیار عمده میدانند
آنها با کشف اہل عرفان و حقیقة کار ندارند و میگویند که اگر اینها از اہل الله می بودند از احوال غیب خبردار بایستی
چون اینقدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند دریافت انچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این
سفیهان باین خیالات فاسده از برکات دوستان خدا محروم اند و نمیدانند که حق تعالی درباره دوستان
خود غیرت دارد که او شان را بغیر خود مشغول نمیکند ؎ من ندانم فاعلات فاعلات ÷ شعر میگویم به
از آب حیات ÷ قافیه اندیشم و دلدار من ÷ گویدم مندیش جز دیدار من ÷ حضرت مجدد رضی الله تعالی
عنه از پیر خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی جا نوشته است که بعضی اولیاء که از آنها کرامات بسیار
ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر خوارق
شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه ازین سخن دو جواب
فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورست ولایت نسبتیست با خدا کسی ازان مطلع باشد یا نباشد اکثر
اولیاء الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد مرگ ثمره آن خواهند دید احتیاج بخوارق
انبیاء است که برای دعوت خلق اند ضرورست که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند و اولیاء دعوت
میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر برای دعوت او کافی ست علماء و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیاء

مریدان را اول بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس آنها را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که
اوقات خود بیاد الهی معمور کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو ظهور نکند و درین دعوت احتیاج کرامت
[illegible]ت جواب دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ در ذات خود بتغیر احوال خود می بیند که دل مرده
او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته زنده کردن مرده نزد عوام عمده کار است و زنده نمودن
روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام در کار نیست **فائده** بدانکه
علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید اِنْ اَوْلِیَآؤُہٗ
اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان و باطن او بقسمی باشد که هرگاهی کسی در صحبت او نشیند دل
خود را مائل بیند بخدا تعالی و متوجه بسوی او یاد بغیر او و امام نووی از نبی صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرده که پرسیده
شد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علامت اولیاء چیست فرمود آنکه از دیدن آنها خدا یاد آید و ابن ماجه هم
همچنین روایت کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیاء من از
بندگان آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن من و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافت را هم
فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع این دریافت است ○ هر که را روی به بهبود نبود دیدن
روی نبی سود نبود ○ این مراتب تاثیرائی است که در هر ولی میباشد و اگر در باطن و تاثیر قوی باشد بقسمیکه جذب
کند مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را اکمل گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل
هم مراتب بسیار اند بعضی اولیاء در کمال خود تفوق دارند و در تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی بکمال آنقدر ندارند لیکن
بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوان رسانید و الکل من فضل اللہ تعالی **مقام دوم** در آداب بدانکه
طلب طریقت و سعی کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
حَقَّ تُقٰتِهٖ یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید از نامرضیات خدا بکمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن چیزی خلاف مرضی
خدا تعالی نباشد از عقائد و اخلاق بکمال تقوی امر است و امر برای وجوب میباشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه
ذکر کرده شد رذائل نفس از حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه و عجب و منت و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع
ثابت است تا که زائل نشود کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آن است

طلب طریقت واجب است

کمال تقوی

ومعبرست بصلاح جسد که ثمرهٔ صلاح قلب ست چنانچه در حدیث مذکور شده وآن را صوفیه فنای
قلب گویند وولایت عبارت از فنای نفس ست صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت
گام ست یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب وروح وسر وخفی واخفی وفنای نفس وتصفیه لطیفه قلبیه که عبارت از
صلاح جسد ست تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد وتقوی عبارت ست از اتیان واجبات وپرهیز کردن
از منهیات ادای فرائض وواجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد وقال الله تعالی فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا
لَّهُ الدِّیْنَ وپرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده
لیکن چون حصول ولایت امریست وهبی مقدور نیست وتکلیف بقدر طاقت ست ولهذا حق تعالی فرموده
فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیز کنید از نامرضیات خدا هر قدر که توانید پس حکم کرده میشود بدانکه بذل کوشش
کردن وتبلیغ در تحصیل آن واجبست دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی ست چنانچه سعدی گفته

- رحسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ＊ بمیرد تشنه مستسقی ودریا همچنان باقی ＊ همچنین تقوی هم مراتب غیر

متناهی دارد ورسول خدا فرموده صلی الله علیه وسلم اِنَّ اَعْلَمَكُمْ وَاَتْقَاكُمْ بِاللّٰهِ اَنَا هر قدر مرد در مراتب قرب
الهی ترقی میکند خوف وخشیت بروی غالب میشود متقی تر میشود اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ وچون تقوی بی نهایت
آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب وتحصیل تقوی دائما واجب گشته وطلب زیارت علم باطنی از فرائض آمده قال الله تعالی
وَقُلْ رَّبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا یعنی بگوای محمد که الهی علم من زیاده کن وقناعت از مراتب قرب حرام ست بر کامل چنانچه
حرام ست بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه میفرمایند رباعی در راه خدا جمله ادب
باید بود ＊ تا جان باقی ست در طلب باید بود ＊ دریا دریا اگر بکامت ریزند ＊ کم باید کرد وخشک لب باید بود ＊ مولوی
روم میفرمایند بیت ای برادر بی نهایت درگهی ست ＊ هرچه بروی میرسی بروی مایست ＊ حضرت خواجه باقی
بالله میفرمایند بیت هرجا که ترشح تو بینیم ＊ دار العطشیم وتشنه کامیم ＊ حضرت موسی علیه السلام فرموده لَآ اَبْرَحُ
حَتّٰۤی اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا یعنی همیشه باشیم در سفر تا که برسیم جاییکه دریای شور وشیرین جمع میشوند که آن مکان
حضرت خضر بتعلیم الهی معلوم شده بود وچون موسی علیه السلام با خضر ملاقی شدند هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰۤی اَنْ
تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت که آیا متابعت کنم ترا برآنکه بیاموزی مرا آنچه خدا ترا علم داده است مسئله چون طلب

ولایت فنای نفس ست
تعریف تقوی
۱ پس عبادت کن خدای را خالص کرده برای او عبادت را یعنی بغیر شرک
۲ تبلیغ دست دراز کردن
علم باطنی فرض ست
۳ بتحقیق من از شما عالم تر ومتقی تر ام
۴ بدرستی که بزرگ ترین شما نزد خدا متقی ترین شماست
۵ ... یعنی کم باید کرد ...

کمالات باشی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل هم از ضروریات گشته که وصول بخدا بی توسل
پیر کامل مکمل بس قلیل ست و بسیار نادر مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر * دامن
آن نفس کش محکم بگیر * و طریق تلاش پیر کامل مکمل آن ست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشد و بر کسی
از آنها انکار و عیب جوئی نه کند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت شرع
کند هر که را بر شرع مستقیم نه بیند هرگز بوی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بروی او ظاهر باشد که احتمال نفع
اینجا نادرست و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید لَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا یعنی و فرمانبرداری مکن
گنهگار و کافر را حق تعالی اول منع از اطاعت گنهگار کرد پستر از اطاعت کافر بسبب بودن بعید ظهور
بطلان او صحبت او مسلمان را آنقدر مضر نخواهد شد که صحبت آثم مضر خواهد شد حق تعالی میفرماید وَلَا تُطِعْ
مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهٗ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ وَكَانَ اَمْرُهٗ فُرُطًا یعنی فرمانبرداری مکن کسی که دل او غافل ساختیم
از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را و هست کار او بیرون از اندازه شرع و اتبع هواه عطف تفسیر ست تبعیت
هوا دلیل ست بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل ست بر فساد قلب که رسول خدا فرمود
اذا فسدت فسدت الجسد کله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند برای نفس خود نه آنکه نظر
بکمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنانچه رسم پیرزادگان ست پس دعوی او صحیح ست لیکن بر دعوای او بینه و برهان
میباید ظهور خرق عادات که مقرون باتباع شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی
براهین همان ست که از حدیث ثابت شد که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ماسوا سرد شود
لیکن بر عوام الناس و اغیار دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر ست پس باید که در مریدان او کسی را
که عالم و عادل و عاقل پندارد سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد حق تعالی میفرماید فَسْـَٔلُوْٓا اَهْلَ الذِّكْرِ
اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما را علم نباشد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم انما شفاء
العی السوال یعنی نیست شفاء جاهل از مرض جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر
صحبت او و او عادل باشد نه بنا بر طلب جاه یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که متهم بخطا
و حمق هم نباشد او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس اینچنین شهادت دهند زیاده تر غلبه ظن بهم رسیده باشد اگر کثرت

روایات بحد تواتر رسد پس قطع بهم رسد لیکن غلبهٔ ظن برای رجوع اوردن بخدمت مردے متقی مستقیم الاحوال
کافی ست چرا که در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچه متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کنند
نفع را اگر از انجا مقصود بدست آید فهو المراد و الا جای دیگر تلاش کند مسئله اگر شخصی بخدمت شیخ مدتے بحسن اعتقاد
ماند و در صحبت او تاثیر نیافت واجب بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و گرنه مقصود و معبودش شیخ
باشد نه خدای تعالی و این شرک ست حضرت عزیزان رامیتنی علیه پیر طریقهٔ نقشبندیه میفرمایند رباعی با هر که نشسته
و نشد جمع دلت ٭ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ٭ زنهار ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان
بحلت ٭ لیکن ازان شیخ حسن ظن ترجیح محتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر
شیخ کامل و مکمل باشد و ازین جهان رحلت فرمود و مرید بدرجهٔ کمال نه رسید واجب ست که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش
کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله عنه فرموده که صحابهٔ کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه وسلم بیعت
ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود ازین بیعت فقط امور دنیا نبود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود
اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقی ست پس طلب کردن شیخ دیگر عبث ست گفته شود که فیض اولیا
بعد موت آنقدر نیست که ناقص را بدرجهٔ کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد
پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا تا امروقت برابر اصحاب باشند و نیز هیچکس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه
فیض مرده مثل زنده باشد که در مابین مفیض و مستفیض مناسبت شرط ست و آن بعد وفات مفقود آری بعد فنا
و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد والله تعالی
اعلم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود مرید تاثیر صحبت وی در خود بہ بیند واجب بروی که صحبت او را غنیمت
داند و دامن دولت او محکم گیرد و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الهی رسوخ محبت او درخواست کند
و در امتثال امر و انتهاء از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دائما در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد که از خود حرکتی سر نزند
که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق ست و باعث ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات مسئله تقصیر
در آداب شیخ حرام ست که مانع ترقیات ست حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ
صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای مسلمانان

آواز بلند مکنید بر آواز نبی و سخن بلند مگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما در میان خود تا بر سید
از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ نائب پیغمبر ست پس همان آداب
بجناب او مرعی دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض ست برای همین که پیغمبر موصل ست بخدا و محبت او موجب ست
محبت خدا را و معیت او موجب ست معیت خدا تعالی را همچنین محبت پیر فرض ست که او به نیابت پیغمبر
موصل ست بخدا تعالی و محبت او **مسئله** بعضے صوفیان میگویند که مرید را ضرور ست که پیر خود را بر دیگر
مشائخ تفضیل دهد بعضے گفته اند که این عقیده باطل ست بالبداهة وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ فقیر میگوید تفضیل بر دو
نوع ست یکی باختیار و درینصورت معنے تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع داند این صحیح ست
دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت ست پس چون محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در
نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او معذور ست بسبب سکر و سوای این دو تاویل این سخن
معنی ندارد **مسئله** مرید را بر شیخ اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض ست دلیل آن قصه حضرت موسی
و خضر ست علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وے عهد گرفت بر آنکه آنچه عمل کنم بر آن
اعتراض نکنی حیث قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا
یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری
گفت موسی مرا انشاء الله تعالیٰ صابر خواهی یافت پس خضر علیه السلام گفت پس سوال نکنی از کرده من تا که ظاهر
کنم برای تو حال پس از اعتراض موسی علیه السلام جدائی شد قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ موسی علیه السلام اعتراض
بر خضر علیه السلام بنا بر ظاهر شرع کرد و از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت اینست جدائی میان من و
میان تو **فائده** کلام در آن ست که شیخ صاحب استقامت و متقی ست اگر در عمر چیزے از وے ظاهر شود که مخالف
شرع باشد در آنصورت بر شیخ اعتراض نکند بلکه تاویل کند اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند
بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنے و اگر البته معصیت باشد تا هم آن ولی را انکار نکند گو که آن عمل را انکار کند
که بزرگان گفته اند القطب قد یزنی یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود ماعز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی بزور تقدیر زنا واقع شده او را حق تعالی بتوبه توفیق داد که خود را رجم کنانید و اگر شخصی ست که

شعار او فسق ست پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او ضروریست مسئله چنانچه تفریط و تقصیر در

آداب مشائخ حرام ست افراط آنهم بدترست که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام

افراط کردند پسر خدا گفتند از و تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله عنه افراط

کردند بعضے گفتند که خدا تعالی در وے حلول کرده و بعضے گفتند که وحی بسوی وی آمده و بعضی بهتر از خلفاے

ثلاثه گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای ثلثه لازم آمد مسئله اولیا را علم غیب نباشد

مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف یا الهام آنها را علم دهند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفرست قال الله

تعالی قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم من

شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم قال الله تعالی وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ

عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند چیزے را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات

شاهد این مدعاست مسئله اگر کسے گوید که خدا و رسول برین عمل گواه اند کافر شود و اولیا قادر نیستند برای ایجاد معدوم

یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطاء رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض وغیر آن بسوی شان کفرست

قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن

نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد مسئله عبادت مر غیر خدا را جائز نیست و نه مدد در خواستن از غیر حق إِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی حق تعالی تعلیم کرد مر بندگان را که بگویند خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو مدد میخواهیم

بر عبادت و بر هر چیز ایاک برای حصر ست پس نذر کردن برای اولیا جائز نیست که نذر عبادت ست و اگر کسی نذر

کرد و فای نذر نه کند که احتراز از معصیت بقدر امکان واجبست و گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله

حکم نماز دارد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطواف بالبیت صلوٰة طواف بیت الله حکم نماز دارد.

مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان و از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم الدعاء

هو العبادة یعنے دعا خواستن از خدا عبادتست پس تر این آیت خواند و قال رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ. حق تعالی میفرماید دعا کنید از من قبول کنم

من برای شما دعا را بدرستیکه کسانی که تکبر میکنند از عبادت من نزدیست که داخل خواهند شد در جهنم ذلیل و خوار

کلمه کفر

انچہ جہال میگویند یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً للہ یا خواجہ شمس الدین پانی پتی شیئاً للہ جائز نیست شرک
وکفرست واگر یا الہی بحرمت خواجہ شمس الدین پانی پتی حاجت من روا کن گوید مضائقہ ندارد حق تعالیٰ میفرماید
وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰہِ عِبَادٌ اَمْثَالُکُمْ یعنی از کسانیکہ شما دعا میخواہید سوای خدا آنہا بندگانند
مانند شما آنہا را چہ قدرت ست کہ حاجت کسے بر آرند واگر کسی گوید کہ این در حق کفارست کہ بتان را یاد میکردند
گفتہ شود کہ لفظ دون اللہ عام ست و لفظ معتبر ست نہ خصوص محل وانچہ در حدیث آمدہ ذکر الانبیاء من العبادۃ
وَذِکْرُ الصَّالِحِیْنَ کَفَّارَۃٌ وَذِکْرُ الْمَوْتِ صَدَقَۃٌ وَذِکْرُ الْقَبْرِ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّۃِ یعنی ذکر کردن انبیا عبادت ست وذکر کردن
صالحان یعنے اولیا کفارہ گناہان ست وذکر کردن موت صدقہ است وذکر کردن قبر از بہشت نزدیک
میکند رواہ صاحب مسند الفردوس بسند ضعیف عن معاذؓ وَذِکْرُ عَلِیٍّ عِبَادَۃٌ یعنی ذکر علی مرتضیٰ عبادت ست
رواہ صاحب مسند الفردوس عن عائشہؓ بسند ضعیف مراد ازین ذکر کردن علو مرتبہ شان وذکر احوال
واخلاق وسیرت شان ست تا مردم محبت ایشان در دل نشانند کہ ثمرہ محبت خداست وباحوال واخلاق
وسیرت اقتدا کنند واز مخالفت اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکہ ذکر محمد صلی اللہ علیہ وسلم با ذکر حق تعالیٰ
در اذان واقامت وتشہد ومانند آن عبادت ست بقولہ تعالیٰ وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ یعنی بلند کردیم ما برای
تو اے محمد ذکر تو در کلمہ واذان وتشہد نام تو با نام من می آید نہ ذکر غیر او با و پس اگر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید
وباوی ضم کند علی ولی اللہ یا ابوبکر ولی اللہ تعزیر کردہ شود وذکر محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہم بر وجہی کہ در شرع
وارد نشدہ است چنانچہ کسے بطور وظیفہ یا محمد یا محمد گفتہ باشد روا نباشد مسئلہ ولی ہیچ گاہ بدرجہ ادنے
انبیا نرسد باین مسئلہ اجماع منعقد شدہ است پس قول بدانکہ ولایت افضل ست از نبوت شرعا باطل ست
وتاویل آن کہ ولایت نبی افضل ست از نبوت باطل ست کشفا مسئلہ ہیچ ولی بمرتبہ نبی نمیرسد وتکالیف
شرعی ازو ساقط نشود مگر مجذوب کہ عدیم العقل بود کہ عقل وبلوغ شرط تکلیف ست وتکالیف شرعی از انبیا
ہم ساقط نمی شود بلکہ کثرت تکالیف دلیل شرف ست تبلیغ احکام بر انبیاء واجب ست نماز تہجد بر نبی صلی اللہ علیہ
وسلم بروایتے واجب بود ونماز ضحی وسنت فجر ہم بروایتی واجب بود مسئلہ عصمت خاصہ انبیاست در اولیا
گفتن کفرست وعصمت در اصطلاح عبارت ست از انکہ ممکن نباشد ازوی صدور صغیرہ وکبیرہ عمداً وخطاً

یعنی ذکر غیر آنحضرت علیہ السلام با ذکر حق تعالیٰ عبادت نیست

قول افضلیت ولایت از نبوت باطل ست

اولیا را معصوم گفتن کفرست

واختلال عقل وغفلت درخواب وبیداری وهزیان وسکر واین در انبیا ضرورست تا در وحی محل اشتباه نباشد ودر غیر انبیا گفتن مخالف اجماع ست **مسئله** صحابه از اولیا رامت افضل اند حق تعالی در حق ایشان فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس[ف۱] رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم[ف۲] واجماع منعقده شده برآنکه الصحابة کلهم عدول[ف۳] عبد الله بن مبارک از تابعین ست میگوید الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی وعمر الثانی[ف۴] **مسئله** قبور اولیا بلند کردن وگنبد بران ساختن وعرس وامثال آن وچراغان کردن همه بدعت ست بعضی ازان حرام ست وبعضے مکروه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برشمع افروزان نزد قبر وسجده کنندگان را لعنت گفته وفرموده که قبر مرا عید ومسجد نکنید در مسجد سجده میکنند وروز عید برای مجمع روزی درسال مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه را برابر کند وهر جا که تصویر بیند او را محو کند **مسئله** سنت آن ست که بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسال الله لنا ولکم العافیة (یعنی وقت زیارت قبور ۱۲) **مسئله** در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واولیاء کرام مستحب ست که طهارت کامله باشد ومتصل درود بر پیغمبر خدا واتباع او گفته باشد وعمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که بیشتر ازان بخلوص نیت (پے در پے ۱۲) کرده باشد ثواب آن بگذارد ودل خود حاضر دارد وبخشوع وتضرع باشد واز جناب الهی محبت آنها واتباع سنت آنها طلب کند واگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند ودر خواندن قرآن نزد قبور اختلافست لیکن صحیح آن ست که جائز ست **مقام سوم** در آداب کاملان ومرشدان —

فصل کاملان را هم طلب مزید لازم ست قناعت در طلب قرب خدای تعالی هیچگاه (طریقه ودستور ۱۲) نشاید از جناب الهی سوال کند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رب زدنی علما یعنی اے پروردگار زیاده کن مرا علم ودر مجاهده قصور وفتور نکنند که تا جان باقی ست مجاهده باقیست حق تعالی میفرماید واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قیام لیل میکرد تا که هر دو پای مبارک او ورم میکرد مردم میگفتند یا رسول الله چرا میکنی غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا گناهان ترا اولین وآخرین مراد از گناه ترک اولی ست فرمود افلا اکون

ف۱ هستید شما بهترین امتی که بیرون آورده شد برای مردمان ۱۲

ف۲ یعنی صحابه بهتر اند بعده تابعین ۱۲

ف۳ یعنی صحابه همه عادل اند ۱۲

ف۴ یعنی غبار که در بینی اسپ معاویه داخل شده بهتر ست از اویس قرنی و عمر [illegible] ۱۲

عبداً شکوراً یعنی آیا نباشم من بندہ کمال شکر کنندہ مسئلہ کامل اگر کسی کامل تر از خود بہ بیند باید کہ
از وی اخذ فیض کند بلکہ اگر در کمتر از خصوصیتی از فضیلتی بیند باید کہ آنہم طلب کند چنانچہ موسے علیہ السلام
از حضر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امت را درود آموخت اللّٰھم صل علی محمد و علی آل محمد کما
صلیت علی ابراھیم و علی آل ابراھیم یعنے الٰہی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچہ رحمت فرستادے
بر ابراہیم و آل او حضرت مجدد رضی اللہ عنہ میفرمایند کہ مبدء تعین محمد صلی اللہ علیہ وسلم محبوبیت صرفہ است و مبدء
تعین ابراہیم علیہ السلام خلت کہ زینہ پایہ تعین محمدیست صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراہیمی ضرور ست کہ زینہ
پایہ وی ست لیکن چون محبوبیت صرفہ میخواہد کہ محبوب بر زینہ پایہ توقف نماید و در مقام خلت ہم فضیلتے عظیم حاصل
گو کہ زینہ پایہ از محبوبیت صرفہ است رب العالمین خواست کہ تفصیل مقام خلت ہم بعضے پیروان محمد و اتباع
او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی یدہ ملک لمولاہ یعنی غلام
وانچہ در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد ہزار سال این دعا مستجاب گردانید حضرت مجدد
را کہ یکی از اتباع آن سرورست بدولت متابعت آن سرور علیہ السلام باین سرفراز کردہ نافہمان برین سخن
آنحضرت اعتراض میکنند بیت گر نہ بیند بروز شپر چشم ✤ چشمۂ آفتاب را چہ گناہ ✤ ترمذی و ابن ماجہ از ابے
ہریرہ روایت میکنند کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمۃ الحکمۃ ضالۃ المومن فحیث وجدھا فھو
احق بھا یعنی سخن دین گم کردہ مومن ست ہر جا کہ یابد پس وی لائق ترست بگرفتن آن مسئلہ اولیاء کامل کہ
قدرت ارشاد و تکمیل داشتہ باشد آنہا را باید کہ بر مردم فائدہ عرض کنند تا مردم از انہا طلب فیض کنند و از طعن و انکار
مردم باک ندارند رسول خدا فرمود لا یزال من امتی امۃ قائمۃ بامر اللہ لا یضرھم من خذلھم ولا من خالفھم
یعنے ہمیشہ باشد از امت من جماعتی ایستادہ بکار خدا یعنی برای ہدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند اگر کسے
مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوئے حق سنت انبیا ست و اولیا بہ نیابت انبیا
این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیہان ترک ندہند حق تعالی میفرماید فان کذبوک فقد کذب رسل
من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر یعنے اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکہ تکذیب
کردہ شدہ اند رسولان پیش از تو حالانکہ آوردہ بودند شواہد النبوت معجزات کتابہای روشنی بخش حدیث

فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ان اللہ وملائکتہ واھل السماوات والارض حتی النملۃ
فی جحرھا وحتی الحوت فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ الباھلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من ست بر ادنای شما خدای تعالی و فرشتگان و اہل آسمان و
زمین تا مورچہ و ماہی بر آموزندہ خیر درود میفرستند مسئلہ ہر کہ دعوی ولایت و ارشاد بدروغ کند
برای طلب جاہ و ریاست و مال پس او خلیفہ شیطان ست مثل مسیلمہ کذاب وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی
عَلَی اللّٰہِ کَذِبًا اَوْ قَالَ اُوْحِیَ اِلَیَّ وَلَمْ یُوْحَ اِلَیْہِ وَمَنْ قَالَ سَاُنْزِلُ مِثْلَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ ۔ و نیست ظالمتر از کسے
کہ بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید کہ وحی میشود بسوی من حالانکہ نشدہ باشد یا گوید کہ نازل خواہم کرد مانند آنچہ
خدا نازل ساختہ کہ او مثل شیطان از راہ خدا باز میدارد نعوذ باللہ منہا مسئلہ اولیا را جائز ست کہ اظہار
نمایند انعام حق تعالی کہ در حق آنہا شدہ و مرتبہ و درجہ قرب الہی کہ بفضل خود حق تعالی بانہا عطا فرمودہ چنانچہ
قصائد غوث الثقلین و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان مملو ست چرا کہ حق تعالی
میفرماید وَ اَمَّا بِنِعْمَۃِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ۔
التحدث بالنعمۃ شکر یعنے سخن گفتن نعمت شکر نعمت ست و بیہقی زیادہ کردہ و ترکہ کفر یعنے سخن گفتن از
از نعمت خدا شکر ست و ترک آن کفران نعمت ست و ابن جریر در تفسیر از ابی بسرہ غفاری روایت کردہ کہ
مسلمانان یعنے صحابہ میدانستند کہ شکر نعمت آن ست کہ آن را اظہار نماید چرا کہ حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَکَرْتُمْ
لَاَزِیْدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِیْ لَشَدِیْدٌ یعنی اگر شکر خواہید کرد نعمت زیادہ خواہیم کرد و اگر کفران
نعمت خواہید کرد ہر آئینہ عذاب من شدید ست حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفتہ و دیلمی در
فردوس و ابو نعیم در حلیہ روایت کردہ کہ عمر بن الخطاب بر منبر بر آمد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ صَیَّرَنِیْ لَیْسَ
فَوْقِیْ اَحَدٌ یعنی حمد خدا را ست کہ مرا چنان کرد کہ کسی بالاتر از من نیست پستر از منبر فرود آمد مردم از وجہ
این سخن پرسیدند گفت نگفتہ ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از مقسم روایت کرد کہ با حسن بن علی رضی اللہ
تعالی عنہما ملاقات کردم پس مصافحہ نمودم و از و تفسیر اَمَّا بِنِعْمَۃِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود کہ اگر مرد
مسلمان عمل صالح کند خبر دہد از ان مردم خانہ خود را درین باب احادیث و اقوال صحابہ و سلف صالح

بسیارست اگر گفته شود که حق تعالی از تزکیه نفس خود تفاخر منع فرموده و گفت فلا تزکوا انفسکم یعنی
نفس خود را بپاکی یاد مکنید جواب داده شود که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت [illegible] هم التباس دارند لیکن
در حقیقت مغایر اند اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس ست
و تکبر ست مذموم و اگر آن را نسبت بخدای تعالی کند و خود را فی نفسه منشا نشمرد و اند و اتصاف خود بوجه عاریت
بحول و قوت الهی بآن کمالات داند و شکر الهی بجا آرد آن را اظهار نعمت گویند یعنی هرچند در نظر عوام التباس
دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد والله یعلم المفسد من المصلح حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح
از اولیاء الله که از رذائل نفس پاک اند متصور نیست مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از اولیا بظهور آید اعتراض
بروی نشاید که حسن ظن مامور به است لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد
و نفس خود را همیشه متهم دارد و چون بمرتبه تکمیل رسد بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود آن زمان اظهار
کند تا مردم منزلت او دریافته از وی استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل در آنچه شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئله** باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و مهربان و رحیم باشد
بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوٰة والسلام قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم هر آئینه آمد شما را رسول از جنس
شما دشوار ست برو به رنجانیدن شما حریص ست بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان ست و ترشرو
نباشد و مریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام و نصیحت به نرمی و شفقت کند و عنف و سخت گوئی نکند که رسول
کریم همچنین میکرد و از تقصیرات شان اگر در باره خود بیند عفو کند قال الله تعالی ولیعفوا ولیصفحوا یعنی
باید که عفو کنند و از تقصیرات شان در گذرد و قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر یعنی بسبب
رحمت خدا که برشت نرم هستی تو برای آنها و اگر با آنها میبودی تو ترشرو و سخت دل هر آئینه پراگنده میشدند
از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنها و مشورت کن با آنها در کار
دین و دور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام ست قال الله تعالی ولا تطرد الذین یدعون

عَنْهُمْ یعنی دور مکن کسانی را که یاد خدا میکنند صبح و شام الی قوله تعالی فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظّٰلِمِينَ
یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مریدان منفعت مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادتست
و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست قال الله تعالی وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
یعنی مگردان چشمان خود از ایشان در حالیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در رهنمائی نیت اجرت مکن
مگر بر خدا قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما اجرت جز این
نیست که اجرت من بر خدای تعالی ست رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند و میفرمودند
رحم الله تعالی اخی موسی لقد اوذی اکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند خدای تعالی برادر من موسیٰ را
که ایذا کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد
بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصے خود را از مریدان آنحضرت (یعنی پیر صاحب ۱۲) میگفت روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب
آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن مرد آمد تا از آن حضرت
توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را بسزا رسانم آن حضرت مرا منع فرمودند و بر آن مرد متوجه شدند بقسمیکه دیگر
مخلصان را توجه فرمودند در بارهٔ او نیز توجه فرمودند فقیر ازین معنی بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او
با سائر مخلصان از انجناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را از جبر و عنف میکردم
و توجه نمیدادم حق تعالی از من میپرسید که من در سینهٔ تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب
آن نور آمده تو چرا محروم داشتی در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مراد شنام داده بود لهذا او را محروم داشتم
و این جواب مقبول می افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آن جناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را
مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق کے برابر میکند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت
کار بدست خداست فیض نمیرسد مگر بدوستان مخلص مؤدب آیین قصه بدان ماند که جنازه عبد الله بن ابی بن سلول
منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پسرش که مومن مخلص بود بجناب آنحضرت بالتجا
آورد تا آن حضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت برائی نماز ایستادند عمر بن خطاب رضی الله عنه
مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس ست که فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است.

إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد
بار هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر شنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار برای
او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حق تعالی قبول نه کرد
و آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و استاده
مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان
هرگز نخواهد بخشید حق تعالی آنها را بعد از آن بار آنحضرت بر جنازه کسے از منافقان نماز نخواندند **مسئله** صاحب
مسند ارشاد را باید که خود را باوقار دارد و در وازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مریدکم شود
در وازه فیض آنها مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست وَمَن رَآهُ عَن بَعِيدٍ هَابَهُ
وَمَن رَآهُ عَن قُرْبٍ أَحَبَّهُ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بر وی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد
از ان محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله** و نیز بعضے مریدان را بر بعضے ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب
خدای تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا
رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند
آنحضرت علیه السلام بترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم هیچ
نفرمودند چون آن مرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را نشنید و حکمت در مشغولی برئیسان قریش
آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام می شدند و ابن ام مکتوم مرد مخلص بود در تعلیم او
اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ یعنی ترش روی کرد و در وگردانی
نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که هر که در طلب خدا محکم باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی
داود علیه السلام را گفت يَا دَاوُدُ إِذَا رَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُن لَّهُ خَادِمًا وقتیکه بینی کسے را طالب من پس تو خادم او
باش **مسئله** و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بے اعتقادی خلق الله باشد چنانچه
فرقه ملامتیه آن را تجویز کرده اند که این معنے در کارخانه ارشاد مخل باشد و لهذا صوفیه گفته اند که رِيَاءُ الْكَامِلِينَ
خَيْرٌ مِّنْ إِخْلَاصِ الْمُرِيدِينَ منصب ارشاد منصبے عالی ست نیابت رسول صلی الله علیه وسلم ست

ریای کاملان بهتر است از اخلاص مریدان

حق تعالی میفرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا
بدرستیکه ترا فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را
و ره نمائی بسوی خدا باذن او و باشی چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زائد ست
دارمی از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل
بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز
همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت من ست
بر ادنای شما **مقام چهارم**. اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی جذب یعنی
کشش خداست بنده خود را بسوی خود این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آن را جذبا گویند و اکثر بتوسط
امری باشد و آن متوسط دو چیز ست بحکم استقرا یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الهی که
بتوسط عبادت باشد آن را ثمره عبادت گویند و انچه بتوسط صحبت باشد آن را تاثیر شیخ نامند این کلام در
علت فاعلی ست و علت قابلی استعداد ست که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید
از ان خبر میدهد فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر ان قابلیت انسان را
پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا و قد یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه
یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر اهلیت اسلام پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا
مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن
الذهب والفضة یعنی جنس انسان کان ست مثل کانهای زر و نقره از جائی زر می یابد و از جائی نقره و از جائی
آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رذائل نفس اند و جنس عناصر و غفلت و لطائف عالم امر و هر یک از عبادات
و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برای دفع موانع

فصل در سیر آفاقی و انفسی از ین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست
یکی کسب که عبارت ست از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کنند و تزکیه نفس
و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کنند که مصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فرامو

کرده اند دوم جذب شیخ کامل مکمل که عطائی نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیای
[illegible]قی سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را
امر کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی و مصفی شوند
و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سائر مقامات عشره متصف شود پس
سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدای تعالی و قرب الهی عطا فرماید و این
سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تزکیه عناصر و نفس لطائف
عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند و تزکیه لطیفه را نوری ست تا آن نور ظاهر
نشود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را
نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز ست و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنای سلوک
بمیرد و از مقصود ناکام رود و لهذا حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را
اول بتوجه القای ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک شوند
و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر ظلمتها و
و کدورتها هم بر طرف شود و قرب هم حاصل شود و بعد از آن برای تزکیه نفس و قالب مرید را بریاضت امر میکنند
پس مرید را بریاضت و امداد توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک را مجذوب سالک گویند
و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که جذب که آخر کار بود در ابتدا مندرج شد و چون بعد فنای
لطائف عالم امر ریاضت کرده شد و صولت و شدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر گم شد و ریاضت
بروی آسان گشت و ثواب عبادات بعد فنائی لطائف زیاده شد ازین جهات این سیر اسهل و اسرع
شده و اگر مرید درین سیر پیش از کمال سیر محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده والله اعلم

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی انفسی ترقی پذیرد که معتبر باشد و از عبادات ناقص
قرب حاصل شود و لیکن غیر معتبر چرا که ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چرا
که بالا گذشته که عبادت همه عالمیان بمنزله ظل ست مر عبادت ولی را پس همچنین فرق ست در برکات عبادات

اندراج النهایت فی البدایت

شان مشایخ گفته اند که از عبادت ناقص آن قدر قرب حاصل میشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت
کند تا به درجه ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد بقوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزی که مقدار آن پنجاه هزار
سال است گویا کنایه از آن است و چون تمام عمر دنیا هم آن قدر نباشد پس حصول ولایت بجز در ریاضت و مجاهده
متصور نیست مولوی روم میفرمایند بیت سیر زاهد هر شبی یک روزه راه ٭ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ٭
پس باید دانست که مشایخ که مریدان را بر ریاضت و مجاهده امر میفرمایند مقصود از آن تصفیه عناصر است و تزکیه
نفس نه حصول قرب بلکه تصفیه و تزکیه هم بجز عبادت نمیشود تا که تاثیر صحبت مشایخ باوی یار نمیشود مسئله
بعضی اکابر چنان میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازاله رذائل
نفس تاثیر تمام دارد و لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوت مانوس و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط
میشود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده خِصَاءُ اُمَّتِیْ الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من روزه است
یعنی هر کو را شهوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت است لهذا رسول کریم صلی الله
علیه وسلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرموده اند نه نماز و حضرت خواجه عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله
عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق سنت است آن عبادت مفیدتر است برای ازاله
رذائل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الهی لهذا از بدعت حسنه مثل بدعت قبیحه اجتناب میکنند که رسول الله
فرموده صلی الله علیه وسلم كُلُّ مُحْدَثٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ نتیجه این حدیث آن است که كُلُّ
مُحْدَثٍ ضَلَالَةٌ بدیهی است که لَا شَيْءَ مِنَ الضَّلَالَةِ بِهِدَايَةٍ فَلَا شَيْءَ مِنَ الْمُحْدَثِ بِهِدَايَةٍ و نیز
در حدیث آمده اِنَّ الْقَوْلَ لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ يُعْمَلْ بِهٖ وَكِلَاهُمَا لَا يُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّيَّةِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ وَالنِّيَّةُ
لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ تُوَافِقِ السُّنَّةَ سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول
نیستند که موافق سنت نباشد و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب نشود و اگر مشقت
را بحصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم از آن منع نفرمودی ابوداود از انس ابن
مالک روایت کرده وَلَا تُشَدِّدُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ

فَشَدَّدَ اللّٰهُ عَلَى اَنْفُسِهِمْ فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْبِيَعِ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنٰهَا
عَلَيْهِمْ یعنی سخت مگیرید بر نفسهای خود بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حق تعالی بر آنها سخت
گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها یعنی نصاری اختراع آن کردند و رهبانیت فرض
نکرده بود خدا بر آنها در صحیحین مرویست که سه کس نزد ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و از عبادت رسول
پرسیدند امهات مومنین از عبادت رسول کریم بآنها نشان دادند آنها آن را کم دانستند و گفتند که ما
با رسول الله چه برابری ست در شان او حق تعالی فرموده لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ
یکی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت که من همیشه روزه میدارم افطار نمیکنم ثالث گفت
که نکاح نکرده ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم صلی الله علیه وسلم چون در خانه آمده این قصه شنید
فرمود اَمَا وَاللّٰهِ اِنِّي لَاَخْشَاكُمْ لِلّٰهِ وَاَتْقَاكُمْ لَهٗ یعنی من بدرستیکه نسبت بشما خوف خدا زیاده
دارم و متقی ترم لیکن من روزه میدارم و افطار میکنم و شب نماز میگذارم و خواب هم میکنم و با زنان صحبت میدارم
پس هر که از سنت من بیزاری کند از تابعان من نه باشد اگر کسی گوید که من بریاضت شاقه ترقیات
می بینم و مکاشفات و صفائی باطن می یابم که انکار آن نمیتوانم کرد گفته شود که کشف و خرق عادات و تصرف
در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد لهذا حکمای اشراقین و جوگیان هندوان متمتع میشوند
و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط ست بجوز و مویزی نمی خرند دفع رذائل نفس و قتل شیطان و وسواس
بی طور سنت ممکن نیست بیت محال ست سعدی که راه صفا ‌ توان رفت جز در پی مصطفی
صلی الله علیه وسلم اگر کسی گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند کسی بمرتبه
ولایت نرسد و این باطل ست گفته شود که اولیاء الله رحمهم الله تابعان سنت اند بعضے از ان در متابعت قوت
دارند بر بعضے و اگر بدعت راه یافته در بعضے اعمال آنها راه یافته پس آن بعضے اعمال اگر موجب ازدیاد قرب
نباشد دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشائخ مکمل آنها را دستگیری میکند و بدرجه کمال می رساند علاوه
آن که انچه بدعت در بعضے اعمال آنها راه یافته بنا بر خطای اجتهادی ست و مجتهد مخطی معذور ست و یک درجه
ثواب دارد و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بد فهما بلکه بر تمام عالم تنگ میشود والله اعلم

فصل در تاثیر مشائخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از انها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت
یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولو العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله** ناقصان
را حصول ولایت نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چرا که تنها عبادات ثمر ولایت نمی تواند شد چنانچه بالا گذشت
و جذب مطلق که آن را اجتبا گویند در حق شان متصور نیست برای عدم مناسبت او با حق تعالی پس حصول
فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام متصور نیست مگر توسط شخصے که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت
با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است یا نائب او بدون نائب مناسبت ظاهری با مستفیضان
وصول فیض متعذر ست حق تعالی میفرماید لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا یعنے اگر بودی در زمین فرشتگان که می رفتند قرار گرفتگان هر آئینه میفرستادیم بر آنها از
آسمان فرشته را بعنوان رسالت و لهذا بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض
نمی تواند رسید لِعَدَمِ الْمُنَاسَبَةِ الصُّوَرِيَّةِ پس واسطه دیگری باید نائب پیغمبر و وارث او قال
علیه السلام اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ علما ظاهر و باطن وارثان پیغمبر اند. **مسئله** بعد از ان که شخصے
بمرتبه کمال رسد او را از جناب الهی بیواسطه فیض می تواند رسید و از عبادات هم ترقیات میتوان کرد حق تعالی میفرماید
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنے سجده کن و با خدا نزدیکی جو از قبر شریف رسول کریم و از قبور اولیا هم اخذ
فیض می توان کرد **مسئله** مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر صحبت ست چرا که مسائل فقه و عقائد
از ملائکه هم استفاده می توان کرد چنانچه حدیث جبریل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده هٰذَا جِبْرِيلُ جَاءَكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ این جبرئیل ست آمده پیش شما تا بیاموزد شما را
دین شما پس بر مناسبت تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که مثمر ولایت ست و لهذا رسل از بشر
آمدند حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ هر آئینه شما را رسول از جنس شما فرمود لَوْ كَانَ
فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ الآية **مسئله** بعض کسانرا که استعداد بسیار قوی داده است
گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه ولایت رساند و آن را
اویسی گویند چرا که اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه وسلم اخذ فیض از انجناب

مسئله ریاضت تنهائی تاثیر صحبت برائی ازاله رذائل نفس وحصول ولایت کفایت نمیکند وتاثیر
صحبت انبیا که بالاصالة کمالات ولایت وکمالات نبوت نیز حاصل میدارند وتاثیر صحابه کسانی که به
تبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای دفع رذائل نفس وحصول
ولایت کفایت میکند لیکن نه بآن مشابهت که دریک دو صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت دیگر
اولیا بدون ریاضت مریدین تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسے ولی بدست آید بدون ریاضت و
سلوک آن ست مسئله جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام ست اجتبا صرف ست همچنین انچ بواسطه
انبیاست وآنچه بواسطه اولیاست هدایت صرف ست که موقوف ست بر نیابت وآنچه بواسطه ارباب
کمالات نبوت ست اصحاب باشند یا غیر آن اجتبا ست که دران بوی هدایت ست یا هدایت ست که دران
بوی اجتباست اول را مرادیت وثانی را مریدیت گفتن لائق ست وَاللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی حق تعالی اجتبا می میکند هر که را میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده می کند و هدایت می کند
کسی را که رجوع می آرد مسئله جذب مطلق که عبارت ست از اجتبا چنانچه انبیا را می باشد بسبب
مناسبت با مبدا فیاض اولیا را هم دست می دهد لیکن بعد حصول مناسبت تام با حق تعالی چرا که مانع
از جذب مطلق عدم مناسبت بود وآن بمناسبت متبدل شد پس معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی
واصل شود ودیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد ومتابعت رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم
محبوب خدا گردد و درین وقت اجتبا او به نیابت موقوف نه نباشد پس ازان آنچه ترقیات او خواهد شد
بسیر مرادی خواهد شد مسئله گاه باشد که اجتبا وجذب مطلق مرید را و صحبت پیر او را دست نداده باشد
پس درین صورت مرید از پیر افضل شود مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بروی نه گذارد و از حسن پرسیدند که مرشد تو
کیست فرمود که پیش ازین عبد السلام بن مشیش بود اکنون ده دریاست و پنج در آسمان ست و پنج
در زمین ست از شیس پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد روباش بود اکنون از دو دریا
میخورم دریای نبوت و دریای فتوت مسئله هرچند مرید از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ

بر گردن او باقی ست **فائدہ** چون مذکور شده که ترقی در قرب از سه چیز ست برکات عبادت و تاثیر مشائخ و جذب مطلق پس باید دانست که از برکات عبادات قوت و وسعت و اقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و ازان بولایت علیا و ازانجا بکمالات نبوت متوانند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء اللہ تعالی دست میدهد واللہ تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه تعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل ست قال اللہ تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنے هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات وارد پستر رد کردیم او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا نا چیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد قال علیه السلام ما من مولود الا وقد یولد علی فطرته ثم ابواه یهودانه الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا پس چنانچه در معادن اختلاف ست که اهلیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و اهلیت آهن در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغائره دارند قال اللہ تعالی وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا یعنے بدرستیکه خدا شمارا بر چند طور پیدا کرده و این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن د هدایت و ضلالت هر دو جای ظاهر میشود خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ بران دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و در حق عمر فرمود اجبار فی الجاهلیة و خوار فی الاسلام نوعی دیگرست سبب در اختلاف استعداد انسانی که ظرفی او ظلال اسماء الهی اند یا ظلال یک مرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی ما یعلمه اللہ تعالی و نیز بعضے ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت ست هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی ست هر آئینه بهدایت خواهد رسید و هر که مبدء تعین او ظل اسم المضل ست او هر آئینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن مبدء تعین شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر که را حق تعالی بفضل خود بمرتبه رساند آن زمان تفرقه

مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدء تعین اوست باصل ظاهر خواهد شد هر که را مبدء تعین اعلی
و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود صدیق را چون مبدء تعین دائرهٔ ظلال انفط اعلی بود آنحضرت
در مرتبه ولایت هم اسبق و اشرف آمده **مسئله** ثمرهٔ اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار
مبادی تعینات در ولایت ظاهر میشود خصوصا در ولایت صغری و ثمرهٔ اختلاف بنوع اول در جمیع
مقامات ظاهر میشود چراکه معامله با لطائف عالم امر و فیوض مبادی تعینات در ولایت صغری ست و چیزی
ازان در ولایت کبرے هم و در اکثر دوائر ولایت کبری معامله بانفس ست و در ولایت علیا با عناصر
سه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن هیئت وجدانی والله اعلم **مسئله** ممکن ست که
بعضے اولیا از بقیه طینت بعضے انبیا پیدا شده باشند و هم از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیدا شده باشند **سوال** این معنی معقول نمی شود چراکه هر کس از نطفه والدین خود پیدا می شود
جواب اکثر چیزها هستند که بعقل انسان ثابت نمیتواند شد از شرع ثابت میشود یا کشف والهام
چنانچه نفس ولایت که عبارت از قرب بیچون ست امام محی السنة بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم التنزیل
در تفسیر کریمه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ قول عطای خراسانی ذکر کرده که گفته
نطفه که در رحم قرار میگیرد و فرشته پارهٔ خاک می آرد از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در نطفه
می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرموده ما من مولود الا فی سرته من تربته التی یولد منها فاذا رد الی ارذل عمره رد الی تربته التی
خلق منها یدفن فیها وانی وابوبکر وعمر خلقنا من تربة واحدة وفیها ندفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خاکی ست
که ازان پیدا شده پس چون بارذل عمر یعنے بوقت مرگ رسد باز گردانیده شود بهمان خاک
که ازان پیدا شده بود و دفن کرده شود در آن بدرستیکه من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم
و یک جا مدفون خواهیم شد مرزا محمد بدخشانی رحمة الله گفته که این حدیث را شواهد اند از ابن عمر و ابن
عباس و ابو سعید و ابو هریره بعضے را بعضے قوت میدهد و نیز در شرح صحیح بخاری در کتاب
جنائز قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد میکنم صادقم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم

و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبدالله بن جعفر را فرمودند که تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جائز ست که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و از بد و خلقت زمین آن را بانوار برکات و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جملهٔ آن چیزی لقیبه مانده باشد که خمیرمایه شخصی از اولیا شود این امر عقلا محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت می شود این را در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می در آید که گویا جسد او مرصع ست از جواهر و اجساد دیگران از آب و گل مسئله اصالت هر چند موجب فضل ست اما افضلیت صاحب اصالت بر کسانیکه افضلیت شان با جماع ثابت ست لازم نمی آید نمی بینی که عبدالله بن جعفر بموجب نص حدیث صاحب اصالت ست حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم از وی افضل اند باجماع

مقام پنجم در مقامات قرب الهی بدانکه حق سبحانه و تعالی موصوف ست بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمائی حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق ست و از کشف اولیا ثابت ست که اسماء و صفات الهی را ظلال اند و اسماء و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسماء صفات الهی را ظلال باشند خود مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل ست و منبی از شائبه عدم کمال لطافت اصلی هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال آن نیست که عوام آن را فهمند بلکه مراد آن ست که لطائف اند از مخلوقات الهی که آن را مناسبت تام ست با اسماء و صفات الهی که بدان مناسبت واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسماء و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آن را بنابر مسامحت ظل گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که این قسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع مایه ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات ست و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی و تقدس ما سوای آن هر چه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث ست

تحقیق تعینات ظلال

هیچ مخلوق ظل خالق نیست

و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد و فقیر گوید انچه در حدیث وارد شده است ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدای تعالی هفتاد هزار حجاب انداز نور و ظلمت اگر دور میشدند آن حجابها هر آئینه می سوخت روشنی روی او بانتهای بصر او از خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نورست اگر دور میشد هر آئینه میسوخت روشنی روی او بانتهای بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبریل گفت یا محمد دنوت من الله دنواما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل قال کان بینی و بینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم و را انچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چگونه بود ای جبریل گفت که میان من و او هفتاد هزار پردهٔ نور بود شاید که مراد ازین حجاب همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذاته تعالی عن العلمین یعنی بسبب بے پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب برای کثرت می آید و انچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان ست که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند مبادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین می فرماید بیت خرقت جمیع الحجب حتی وصلت الی مقام لقد کان جدی فادنانی ؎ یعنی دریدم تمام حجابها که رسیدم من جائیکه بود جد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت صغری ازان عبارت ست و رسیدم بمبدء تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در مرتبه صفات ست که آن را ولایت کبری نامند **سوال** اسماء و صفات الهی و ظلال آنها چرا مبدء تعین انسان میگویند **جواب** چون دانسته شد که ان الله لغنی عن العلمین پس برائی آن صفات و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و توابع وجود واسطه شدند **سوال** تعین هر شخصے فرع وجود اوست باهمین وجوه چنانچه در حلقه مقررست پس اسماء صفات بانفسها مبادی تعینات عالم می توانند شد پس وجود ظلال چه در کارست و اگر مبادی تعینات نمی توانند شد پس مبادی

عالم می تواند شد پس وجود ظلال چه درکار ست واگر مبادی تعینات نمی تواند شد پس مبادی تعینات
انبیا و ملائکه چگونه شدند **جواب** آنکه مبادی تعینات می تواند شد لیکن در پیدایش ظلال
و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتے خواهد بود والله تعالی اعلم اگر تمام مبادی تعینات
صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معصوم می بودند و مقتضائی ذات
هریک جذب مطلق می بود و مقتضائی صفات جلالی و جمالی آن بود که بعضے مؤمن باشند و بعضے کافر
و بعضے صالح و بعضے فاسق تا آثار رحمت و قهر وغیره صفات هم بمنصه ظهور آید قال الله تعالی وَلَوْ شِئْنَا
لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ اگر
میخواستیم هر آئینه میدادیم هر کس را هدایت او و لیکن ثابت شده است تقدیر از من هر آئینه پر خواهم کرد
جهنم از جنیان و آدمیان **فائده** تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آن ست که در صفات الهی اعتبار
جاری ست یکی جهت وجود شان فی انفسها دوم جهت قیام شدن بذات حق تعالی پس صفات از
جهت اول مربی انبیا اند و جهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و اقرب
بسوی خدای تعالی لیکن ملائکه از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی
نیست کسی از ما یعنے ملائکه مگر آنکه او را مقام ست معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا را ترقیات ست هم بمقابله
ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولی العزم اند الی غیر ذلک از ین جهت انبیا
از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق ست چون این همه تمهید مذکور شد پس بدانکه بسبب ریاضت
و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوٰة بواسطه
یا بواسطه کثیره چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانه تعالی ترقی می کند تا آنکه آن صوفی را با جناب
الهی آن قدر قرب بهم رسد که اصل او راست یعنی ظل را که مبدء تعین اوست آن زمان بر صوفی
در اصطلاح اطلاق ولی کرده می شود و مراتب قرب هرچند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام
عالم بصورت دائره بنظر کشفے می در آید و آن را عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطره دائره
بنظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود می گردد و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی

ظاہر می شود و از گذشتن آن ظلال اسماء صفات هم بصورت دائرہ مشہود می شود و صوفی خود را
در عالم مثال می بیند گو یا سیر میکند و ترقی می نماید تا بحدی که در دائرہ ظلال داخل می شود تا اصل خود
می رسد و در رنگ اصل می یابد بوجود اصل باقی می بیند و خود را در ان فانی مستہلک می بیند بقسمی که
از خود ہیچ عین و اثر نمی یابد بوجود اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی اللہ گویند و
این دائرہ ظلال دائرہ ولایت صغریٰ و ولایت اولیا باشد اکثر اولیا همین ظلال را دائرہ صفات گفتند و
صفات عین ذات دانستند و در حالت سکر با نا الحق قائل شدہ اند بعد از ان چون از مبدء تعین خود
ترقی کردہ در دائرہ ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی اللہ میگویند و در حقیقت این سیر الی اللہ است
فائدہ بدان ای برادر که هر چند صفات حقیقیہ حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان
تکلم کردہ اند اما جزئیات آن صفات و غیر ہا نہایت ندارند اسماء حسنی بعبارتی بودند و در آن احادیث دیگر
اسماء و در توریت ہزار اسم مذکور شدہ اما در ان منحصر نباید دانست که نہایت ندارند حق تعالی میفرماید
وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ يَمُدُّهٗ مِنْۢ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمٰتُ اللّٰهِ ۔
یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریا دیگر این چنین سیاهی باشند کلمات الٰہی
بپایان نرسند یعنی کلمات مدح که بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند چنانچه سعدی گفتہ
بیت ۔ نہ حسنش غایتی دارد نہ سعدی را سخن پایان ۔ بمیرد تشنہ مستسقی و دریا همچنان باقی
چنانچه صفات حق تعالی غیر متناہی اند ظلال صفات هم غیر متناہی اند حق تعالی میفرماید آیہ مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شماست فانی ست و هر چه نزد خداست باقی ست
پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسی بتفصیل سیر کند ابد الآباد منقطع نشود لیکن هر کس
در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر است سیر می کند نیز ظل را ظلی باشد و آن را ظلی دیگر و در مرتبہ
ثانیہ و ثالثہ و رابعہ الی ماشاء اللہ می باشد صوفی در مرتبہ ترقی عروج کردہ با اصل خود می رسد و در ان فانی می شود
و از ان ترقی کردہ در اصل آن فانی می شود همچنین بہر ظل که میرسد خود را در ان فانی و مستہلک می بیند
و بوجود آن باقی می نماید همین ست معانی بیت مولانای رومی که گفتہ بیت ہفصد و ہفتاد قالب دیدہ ام

همچو سبزه بارہا روئیده ام ✤ بعد ازان اگر عنایت شامل حال صوفی شود ازان جا عروج واقع شود بمتابعت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دائره اسماء وصفات میسر گردد که اصل این دوائر ظلال ست و سیر یکه
دران واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایتِ کبری خواهد بود که ولایتِ انبیا علیهم السلام ست
دیگران را به تبعیت این دولت رسیده هر که را رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این
دائره ست بعد ازان بمحض فضل الهی جل شانه ازین مقام عروج واقع شود سیر دائره حصول اینها خود بود
اگر گذشت آن دائره اصول و بعد از طی آن دائره فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرماید که چون
غیر قوسی ظاهر نه شده بهمان قوس اختصار کرده اند درین سیر سے خواهد بود که بران اطلاع نه بخشیدند
و این اصول سه گانه اسما وصفات که مذکور شدند مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول
کمالات این اصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس هم درین موطن میسر گردد
و در همین مقام شرح صدر حاصل می شود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت
صدر جلوس می فرماید و بمقام رضا ارتقامی نماید این موطن منتهای ولایت کبری انبیاست حضرت مجدد
می فرمایند که چون سیر تا باین جا رسانیدم متوهم شدم که کار تمام شد ندا آمد که این همه تفصیل اسم الظاهر
شد که یک بازوی طیران ست و اسم الباطن متعلق از مبادی تعینات ملاء اعلی ست و شروع درین سیر نمودن قدم نهاد
در ولایتِ علیا و لایت ملائکه حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون به
طیران واقع شد معلوم شد که ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری ست و عنصر هوائی و عنصر آبی
ملائکه را ازین عنصر سه گانه نصیب ست چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح
شان سبحان من جمع بین النار والثلج ست و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات
نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت ست کمل اتباع ان
انبیا را نیز به تبعیت ازان کمالات نصیب ست و درمیان لطائفِ انسانی حظ وافر ازین کمالات به عنصر
خاک ست و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر ست
خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایتِ صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالاتِ نبوت

ولایتِ کبری

وتشریح ومثال آن ست در دائرہ کمالات نبوت چون بمرکزش می رسند آن مرکز بصورت دائرہ ظاہر می شود و آن دائرہ کمالات رسالت ست که بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص ست دیگر ہر کہ را میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود و چون بمرکز آن دائرہ ثانی رسیدہ می شود آن مرکز ہم بصورت دائرہ ظاہر می شود که آن دائرہ کمالات اولوالعزم ست عالی ست از مشابہت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب دہند قیام اشیاء بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیاء باشند که به تبعیت انبیاء این منصب بوی عطا می شود حضرت مجدد می فرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشہود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواہد افتاد اذ لیس وراءہ الا العدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در توہم ناقتی که عنقا در شکار آمد فہو سبحانہ بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء یعنے حق تعالی ہنوز وراء الوراء پس وراء الوراء ست این وراء ئیت نہ باعتبار حجاب ست چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا ست که مانع ادراک ست فہو سبحانہ اقرب فی الوجود و ابعد فی الوجدان یعنی حق تعالی در وجود قریب تر ست و در ادراک بعید تر بعضی مکمل مرادان باشند که درون سراوقات عظمت و کبریا بطفیل انبیاء علیہم السلام ایشان را جا دہند و محرم بارگاہ سازند فعوملہ معہم ما عومل این معاملہ مخصوص ہیئت وحدانی انسان ست که از مجموعہ عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک رئیس درین موطن سیر عنصر خاک ست کمالات این مقام مخصوص ہیئت وحدانی ست ہمچنین پس بعد قرون متطاولہ ہزارہا سالہ پیدا می شود و ظہور سراوقات عظمت و کبریا متعلق بحقیقت کعبہ ربانیست حضرت مجدد می فرمایند بعد از مرتبہ علیا نور صرف که آن را این فقیر حقیقت کعبہ ربانی یافتہ مرتبہ الیست پس عالی که حقیقت قرآن ست کعبہ بحکم قرآن قبلہ آفاق شدہ حضرت سیف الدین می فرمودند که علامت انکشاف انوار قرآن مجید غالبا در دو ثقلی بر باطن عارف ست گویا کریمہ اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیْلًا ۔ بدرستیکه ما بر تو نازل کنیم کلام ثقیل ایما به این معرفت دارد حضرت مجدد می فرمایند که فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ الیست پس عالی که حقیقت صلوٰۃ ست تواند بود که ایما باین حقیقت صلوٰۃ رفتہ باشد انچه در قصہ معراج آمدہ که قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰہَ یُصَلِّیْ یعنے باش ای محمد که خدا نماز می گذارد یعنی عبادتی که شایان تجرد و تنزہ بود مگر از مراتب وجوب صادر گردد فہو العابد وہو المعبود درین مرتبہ کمال وسعت و امتیاز بیچون ست

حقیقت کعبه

حضرت عروة الوثقی می فرمایند که استلذاذیکه در حین ادای صلوٰة ست نفس را دران حظی نیست و در
عین التذاذ در ناله وفغان ست ورتبه نماز در دنیا رتبه رویت ست در آخرت حضرت مجدد می فرمایند که دولت
رویت که سرور عالمیان را در شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر می شد ولهذا
فرموده الصلوٰة معراج المؤمن وفرموده اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة حضرت عروة الوثقی
می فرمایند هرچند در دنیا رویت نیست اما کالرویت ست یعنی در نماز حضرت مجدد می فرمایند مرتبه
مقدس که فوق حقیقت صلوٰة ست استحقاق معبودیت صرف ست وآن فوق را ثابت ست
وران موطن وسعت نیز کوتاهی می نماید اگرچه بیچون باشد اقدام تحمل انبیا واکابر اولیا علیهم السلام را سیر
تا نهایت مقام حقیقت صلوٰة ست وفوق این مقام معبودیت صرف ست که هیچ کس را ازان دولت
میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر را ازان جا منع نه فرموده اند ولقدر استعداد گنجایش داده.
مصرعه بلا بودی اگر این هم نبودی ٭ وحقیقة کلمه لا اله الا الله درین موطن متحقق می گردد ومعنی لا اله الا الله
نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در شرع معنی این کلمه قرار یافته ولا موجود ولا وجود ولا مقصود گفتن نسبت
بمبتدیان یا وسط ست ولا مقصود فوق لا موجود ولا وجود ست ولا معبود الا الله درین مقام ترقی در نظر وحدت بصر والیه
العبادت صلوٰة ست نه عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰة مدد فرماید ونقص آن را تلافی کنند.

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه
آن را ولایت صغری نامند چون دیگر مقام ثابت نمی کنند تعین اول که آن را بوحدت تعبیر می کنند
ومرتبه اجمال وحقیقت محمدی گویند وتعین ثانی که بواحدیت تعبیر می کنند ومرتبه تفصیل وحقائق
ممکنات می گویند ودر همان مقام اثبات می نمایند وحضرت مجدد رضی الله عنه می فرمایند که ولایت
صغری دایره ظلال حقائق ممکنات ست سوای انبیا وملائکه علیهم السلام حقائق انبیا یعنی مبادی
تعینات آنها نفس صفات ست که بولایت کبری تعبیر کرده شد حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر
کرده فرق بین الولایتین سا[illegible] گردید ولفظ اعلی از ولایت کبری حقیقة محمدی گفته که آن را بصفت العلم
یا شان العلم تعبیر فرموده اند این کشوف آن حضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود وبعد ازان که بکمالات

نماز معراج مومن ست وبنده در نماز نزدیک تر می شود از خدای تعالی ۱۲

حقیقة صلوٰة

بنوت و رسالت و اولوالعزم مشرف شدند بر آن حضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودی ست که رب ابراہیم خلیل الرحمان ست و مرکز که اشرف و اسبق اجزای اوست حقیقت محمدی ست بعد ازان بر آن حضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب ست محیط دائره خلت [illegible] که بعد تعین خلیل الرحمان ابراہیم علیه السلام ست و مرکز محبت ست چون بمرکز رسیده شود آن ہم دائره ظاہر می شود که محیط آن محبت صرفه ست که بعد تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت ست که بعد تعین رسول کریم ست صلی الله علیه وسلم و آن مرکز چون دائره ظاہر میشود محیط آن ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت صرفه دران حقیقة الحقائق ست معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای سرور کائنات دو ولایت ست ولایت محبوبیت ممتزجه که آن را حقیقت محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آن را حقیقت احمدیه گویند و ہمین تعین اول ست فوق آن لاتعین ست که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقت احمدی ست ممکن نیست لیکن قریب مرض موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ترقی ازان جا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که این معنے ازان حضرت شیخ مجدد در ہمان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف اولیا و کشف حضرت مجدد رح در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد می فرمایند که ظل شی بسیط است که خود را باصل شی وانماید و سالک را بخود گرفتار می سازد پس آنان در تعین ظل تعین اول اند که در وقت شروع بر عارف بر اصل تعین اول که تعین حبی ست ظاہر گشته **سوال** علم از صفات حقیقیه ست و حب از صفات اضافیه و وجود بر حب اسبق ست چه حب فرع وجود ست آنہارا ظل تعین حبی گفتن راست نباید **جواب** علم از صفات حقیقیه است داخل مرتبه لاتعین ست و مبادی تعینات ہمه اعتبارات ست اول اعتبار یکه بظهور آمد حب ست اگر حب نبودی ہیچ مخلوق نه شدی و در حدیث قدسی آمده کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود ست که مقدمه ایجاد ست تعین وجود گویا ظل ست تعین حبی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و ہم ذات خود را میداند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند دائره ولایت کبری ولایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات چون که در مرتبه علم ست

وصول بان کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولو العزم ست و حقیقة قرآن و حقیقة صلوٰة و معبودیت
صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آن را وجود نفس الامر نیست مثلا زید در خارج موجود ست
و وجود او امری ست اعتباری که در خارج موجود نیست اما نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه
نفس الامری ست چنانچه حضرت مجدد رحمه بطور سوال و جواب فرمودند **سوال** تعین اول وجود نیست
و وجود او در خارج موجود نیست نزد این بزرگواران چیزی بجز ذات خدای تعالی موجود نیست و
در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از و سابق
باشد بآن خلاف مقدور ست **جواب** امر ثابت ست اگر ثبوت خارجی گوییم بآن معنی که ما در آ ی
علم او را هم ثبوتی ست گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی می فرمایند که باید دانست که معنے
تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده حب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور ست
که لائق ست بتنزیه و مناسب کلام انبیاست علیهم السلام یعنے صادر اول رسول فرمود صلے الله
علیه وسلم اول ما خلق الله نوری

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی را دو حالت ست
یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنے یاد کن
نام پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم رجوع عن الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت
بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد ست حق تعالی می فرماید وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول
را فرشته کردمی هم بصورت مردے کردمی اگر فرشته را به پیغمبری می فرستادم او را بصفات آدمیان
می ساختم تا درمیان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمی شود و در حالت اولی
در نظر کشفی چنان می نماید که گویا از جناب حق بسوی خلق می آید درین حالت صوفی غمگین میشود و هر قدر
که نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد

فصل این همه مقالات در عروجات که درمیان آمده بعد هزار سال حق تعالی به مجدد الف ثانی عطا
کرد کسی از اولیاء سابق بآن لب نه کشوده این همه مبنی بر آن ست که درمیان امم سابقه برا ے

معنی تعین روح

ہدایت خلق در ہر قرن و ہر قریہ انبیا مبعوث میشدند حق تعالی می فرماید وَاِنْ مِّنْ قَرْیَۃٍ اِلَّا خَلَا فِیْھَا
نَذِیْرٌ یعنے نبود ہیچ شہری مگر آنکہ گذشت در وی پیغمبرے و بعضے ازانہا بمرتبہ رسالت
میرسیدند چنانچہ در حدیث ست عدد انبیا یک لکھہ و بست و چہار ہزار و عدد رسل سہ صد و
سیزدہ ست و بعد ہزار سال یا قریب آن پیغمبری اولوالعزم مبعوث میشدند بعد ہزار سال از آدم
نوح علیہ السلام و ہمچنین بعد او ابراہیم و بعد او موسیٰ و بعد او عیسے علیہ السلام و بعد او محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم خاتم النبیین شدند بعد وفات او اولیاء امت او در ہدایت خلق نیابت آن حضرت کردند۔
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود العلماء ورثۃ الانبیاء یعنے علما وارثان پیغمبران اند
و در میان آنہا شخصے مثل رسولان در میان انبیا بر سر ہر صد بر ہر صد فضل امتیاز یافتہ و تجدید
کردہ ابوداؤد وغیرہ از آن حضرت علیہ السلام روایت کردند ان اللہ یبعث لھذہ الامۃ
علی راس مائۃ سنۃ من یجدد لھا امر دینھا یعنی حق تعالی مبعوث خواہد کرد درین امت بر
ہر صد شخصے را کہ تجدید دین کند و چون ہزار گذشت و نوبت اولوالعزم رسید حق تعالی موافق
عادت قدیم برای ہزارہ دوم مجددی پیدا کرد کہ در سائر اولیا مجددان مثل اولوالعزم باشد
در انبیا و رسولان و او را از بقیہ طینت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آفرید و این مقامات و کمالات
داد کہ کسی ندیدہ بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شائع و جلوہ گر گردانید از ابن امام جعفر
صادق رضی اللہ عنہ روایت میکند او از پدر و جد خود رضی اللہ عنہم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فرمود ابشروا وابشروا انما مثل امتی مثل غیث لا یدری اٰخرہ خیر ام اولہ او کحدیقۃ
اطعم فوج منھا عاما ثم اطعم فوج منھا عاما لعل اٰخرھا فوجا ان یکون اعرضھا عرضا واعمقھا عمقا
واحسنھا حسنا یعنے خوشی دہ باشید و خوش باشید بدرستیکہ حال امت من مانند حال باران
ست دریافتہ نمی شود کہ آخر آن بہتر ست یا اول آن یا حال امت من مانند باغ ست خورانیدہ
می شوم من از آن باغی قسمی از میوہ سالی و قسمی در سالی دیگر شاید کہ قسم اخر آن پہنا ور تر باشد ور
پہنا وری عمیق تر باشد در عمق و خوب تر باشد در خوبی و از ابی ہریرہ در کتاب الزہد بیہقی آوردہ

وہمچنین از ابن عباس مروی ست کہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فلہ اجر مائۃ شہید - یعنی ہر کہ لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شہید باشد از این احادیث معلوم میشود کہ بعضی مردم در آخر زمان باشند کہ در علوم و کمالات شان پہناور تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و ہر کہ سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبہ کفر و معاصی ور اثواب برابر صد شہید باشد واللہ اعلم

خاتمہ در سلوک نقشبندیہ

جمیع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقہ نقشبندیہ را کہ بنای طریقہ شان منحصر ست بر اتباع سنت لازم ست کہ خدمت فقہ و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و مکروہات و مشتبہات و سنن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در عبادات و عادات دریابند و ہما امکن در اتباع سنت کوشند خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و پرہیز کردن از مکروہات و مشتبہات رعایت سنت محکم گیرند در طہارت بدن و ثوب و مکان و سائر شرائط نماز احتیاط کلی نمایند اما در طہارت ظاہری بمرتبہ وسواس نرسانند کہ مذموم ست و نماز پنجگانہ در مساجد بجماعت گذارند بقسمیکہ تحریمہ اولی فوت نہ شود و کثرت جماعت و بہترین کسان را امام طلب نمایند در حدیث آمدہ الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام ست پس ہر قدر کہ امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر میشود و جمعہ از دست ندہند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک رعایت کنند و نماز با طمینان تمام گذارند و قرآن بہ تصحیح و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را در اوقات مستحبہ ادا کردہ باشند و سنن راتبہ کہ دوازدہ رکعت اند و نماز تہجد کہ آن ہم سنت موکدہ است از دست ندہند و روزہ ماہ رمضان المبارک با حتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناہ یا غیبت ثواب روزہ از دست ندہند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشرہ اخیرہ ماہ رمضان لازم گیرند و لیلۃ القدر را جویان باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوۃ فرض ست لیکن درین باب سنت آن ست کہ زیادہ از حاجت ضروری مال نگاہ ندارند

رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سالی ششش صد من جو
وخرما میدادند و در ملک خود یک درهم نگاه نمی داشتند و از کسب حلال خورده باشند و در بیع وشراء وغیره
عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از شبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در
ادای حقوق الله تقصیر واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قوی ست
اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و نکاح سنت پیغمبر آن ست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد و درین زمانه
بخوف فوت اکثر فرائض وسنن ازان باز ماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب
فقه وحدیث باید جست بعد ادای فرائض و واجبات واجتناب از مکروهات وشبهات بر صوفی لازم ست
که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نه گذارند و در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نه کنند مگر بر ساعتی که
ذکر خدای تعالی نکرده باشند پیش از فنای نفس بکثرت نوافل وتلاوت قرآن ترقی در قرب دست ندهد
حق تعالی می فرماید لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ یعنی قرآن را بدون پاکی مس نه کنند چنانچه طهارت ظاهری شرط
نماز ست بدون طهارت از رذائل نفس برکات نماز وتلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه
لا اله الا الله است همچنین ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله می شود رسول کریم می فرماید جددوا ایمانکم یعنی
ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود به تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع مشائخ
سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضے بجهر می گویند و ازان می جوشند و
نقشبند ذکر جهر را بدعت دانسته اند بذکر خفی اکتفا کرده اند پس برای فنای قلب وغیره لطائف عالم امر
ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید می دانند و دم را زیر ناف بند کرده لا را در خیال از ناف تا دماغ وکلمه اله را
از دماغ بر دوش راست تا لطیفه روح که زیر پستان راست ست فرود می آرند وکلمه الا الله از انجا بقلب
که زیر پستان چپ ست ضرب می کنند این چنین بملاحظه معنے که هیچ مقصود نیست جز ذات پاک او برعایت
طاق بعمل می آرند واین را وقوف عددی گویند این عمل از خواجه عبد الخالق غجدوانی و او را از حضرت خواجه
کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی به زبان مفید ست که نفس از عالم خلق ست
و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن ترقی به تلاوت قرآن وکثرت نماز ست چنانچه

بالا درمیان مقامات مذکور شده شخصی از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہمسائگی او در بہشت طلب کرد فرمود کہ
چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت کہ من ہمین میخواہم آن حضرت فرمود پس مدد کن مرا بر نفس خود
از کثرت سجود و کثرت مراقبہ ہم از برای مبتدی مفید ست و ہم برای منتہی حضرت خواجہ نقشبند رضی اللہ
عنہ می فرمایند کہ صوفی بکثرت مراقبہ بمراتب وزارت می تواند رسید مبتدی را اول مراقبہ ذات مستجمع
جمیع صفات کمال میفرمایند چون آن را از ان مراقبہ جمعیت دست دہد مراقبہ معیت و ملاحظہ قولہ تعالی
وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ یعنے خدا باشماست ہر جا کہ باشید می فرمایند و بعد فنای قلب مراقبہ اقربیت میفرمایند
و ملاحظہ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنے خدا نزدیک ترست بسوی او از رگ گردن و بعد فنای
نفس مراقبہ محبت و ملاحظہ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ می فرمایند یعنی خدا دوست می دارد ما را و ما دوست
می داریم خدا را چون فنای اتم دست دہد در کمالات نبوت و فوق آن بر مراقبہ ذات بحت مواظبت نماید
بعد فراغ از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمت با علمای متقیان و صلحا دست دہد غنیمت
داند بشرطیکہ علما از مصاحبت دنیاداران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نہ شود تنہا نشستن یا بخواب
رفتن خوب ست العزلة خير من الجليس السوء والجليس الصالح خير من العزلة - یعنی گوشہ نشینی بہتر ست
از ہمنشین بد و ہمنشین نیک بہتر ست از عزلت صحبت و مخالطت جہال و فساق و کسانی کہ در دنیا بیشتر
انہماک دارند کارخانہ باطن را خراب میکند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت مضر ست کہ آب اندک را
نجاست پلید کند و ہمنشینی با صوفیان و صاحبدلان و اولیاء اللہ از ذکر و عبادت الہی ہم مفید ترست صحابہ
باہم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنے با ما بنشین کہ ایمان تازہ کنیم مولوی روم می فرماید **بیت**
یک زمان ہم صحبتے با اولیا + بہتر از صد سال بودن در تقا و حضرت خواجہ احرار فرمودہ **بیت**
نماز از بحقیقت قضا بود لیکن + نماز صحبت ما را قضا نخواہد بود + مردی دیگری را گفت کہ با بایزید صحبت
می دار آن شخص جواب گفت کہ من صحبت با خدا دارم آن مرد گفت کہ صحبت داشتن با بایزید بہتر ست از
صحبت داشتن با خدای تعالی یعنے بقدر نسبت خود و موافق حوصلہ خود فیض و برکت از جناب الہی میسر دارے
در صحبت بایزید موافق علو مرتبہ او بتوفیق فیض خواہد رسید **مثنوی** دور شو از اختلاط یار بد +

یار بد بدتر بود از مار بد ⁂ مار بد تنها همی بر جان زند ⁂ یار بد بر جان و بر ایمان زند ⁂ الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین اللهم ارزقنی حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الیک آمین آمین۔

بعد اختتام این عجالهٔ نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعهٔ مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی و ظاهری شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه و عقائد مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیاء هندوستان ست در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت مستغنی از بیان ست کتاب سنوات الاتقیا و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکرهٔ اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل بر حمت حق پیوست

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم شمس الدین سلمه الله تعالی۔ بدانکه حج عبادت بدنی ست و مالی واین طائفه را در حج سرها و کارهاست و بحقیقت زیارت کننده کعبه معظم چون زیارت کنندهٔ خداوند ست جل و علا و کرامت زیارت کننده از لوازم کرم ست و مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله سره گفت چون بحرم رفتم و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید بازگشتم سال دوم چون بحرم رسیدم چشم ضمیر بگشادم خداوند خانه را دیدم و خانه را نگفتم در عالم الوهیت مشارکت در نه گنجد و در عالم وحدانیت زحمت دوئی نه محجوب و خانه و من سه باشد آنکه دو بیند ملحد بود من که سه بینم چگونه ملحد نباشم در حال بازگشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت و پردهٔ عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم برافروخت و هستی مرا بانوار تجلی بسوخت و این خطاب بسمع رسانید ندانست زائری حقاً فحق علی المزور ان یکرم زائره بیت تا چشم برکشادم نور رخ تو دیدم ⁂ تا گوش برکشودم آواز تو شنیدم ⁂ چون محبان صادق را جمال آن خانه را از محبوب بے نشان نشانی ست چه کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر تسلی بالاثر هر که از دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب خود را تسلی دهد مجنون گرد خانه لیلیٰ هر صبح و شام گشتے و خاک در و دیوار بوسیدی و گفتی شعر اطوف الی جدار دیار لیلیٰ اقبل ذا الدیار و ذا الجدارا ⁂ فما حب الدیار شغفن قلبی ⁂ ولکن حب من سکن الدیارا ⁂ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرد دل می نالند و امید میدارند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند و از نشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب بداند که مقصود وے ازان در بر خواهد آمد و مطلوب وی ازان در بر خواهد آمد اگر مدت مقامی که وی را در دار فنا خواهد بود لمحه ازان در بر خیزد نداکند بر در هر که خواهی رو و بسوی هر که خواهی دو اگر پائی کلیم گیری دست نه گیرد و اگر سر بر قدم مسیح نهی نه پذیرد هر که را جان می باید در او را گیرد و هر که را جهان می باید بر در او آویزد و بر این معنے در سخن درر بار سید مختار صلی الله علیه و آله وسلم رفته است حجة مبرورة خیر من الدنیا و ما فیها حج پسندیده بهتر از دنیا و آنچه در دنیاست چون بنده دل از مهر اهل و فرزند بر آرد و روی براه درگاه آرد چون بعد جد

مکتوب شیخ شرف الدین یحیی منیری

جهد و مشقت شدید جمال کعبه ببیند هر آئینه لذت یافت جمال کعبه وی را چنان بود که همه لذات در موازنهٔ آن زحمت نماید و اگر درین
حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب وجودش از پیش بر آید بعد ازان که کعبه دلهاست مکاشف شود و چون همراهان قدسی گرد عرش
مجید طواف کردن گیرد درین مقام آن لذات باید که لذات بهشت وانه شاید که در مقابلهٔ آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر همتش از مکنونات
در گذرد و از محسوسات و معقولات در گذرد و بیافت دیدار محبوب سعید گردد و حالش از ادراک عقول و اوهام بعید گردد پس برین
معنی حجه مبروره خیر من الدنیا و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضاً توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است
حجه مبروره ما لها جزاء الا الجنة حج مبروره را اجر جز بهشت نیست یعنی چون محب در عشق دیدار محبوب از اهل و فرزند برخاست و جان و دل
در میان نهاد مطلوبش هر آئینه بخلعت رضا و به تشریف لقا مشرف گرداند که گفته ایشان ست که اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت
وعده دیدار ست هرگز ذکر بهشت بر ضمیر منیر طالبان نه گذشتی و هیچکس از ایشان برغبت قدم در جنت فردوس نه نهادی ای برادر
بهشت صدف ست که در رضای محبوب در آن ست غواص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز گوهر شاهوار بر نیارد محققی گفته است

رباعی شربتی وصل را بهشت خسی ست * در ره عاشقان بهشت بسی ست * نزد شان خود بهشت و دوزخ نیست *
تا چه مرغ و دام و دانه کی ست * آن مرغان در هوای هویت بر امید قرب حضرت صمدیت می پرند تا مرغ در هوا باشد وی را پروای
دانه و دام از کجا باشد حاصل الامر آنجا که ذکر محبت و شوق رود حدیث بهشت و زحمت دوزخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گوید عجب از آن
دارم که اندر دنیا خانهٔ وی طلبند چرا نه اندر دل مشاهدهٔ وی طلبند که خانه باشد که یابد و باشد که نیابد اما مشاهده لا محاله باید شد اگر زیارت سنگی که سالی یکبار نظر
باشد فریضه بود پس زیارت دلی که روزی سیصد و شصت بار نظر باشد اولی تر که فریضه بود و اکنون ای دولت آن مادر زاد و نه زیارت خانه
و نه زیارت دل خاک مصیبت بر فرق این بد بخت و بر شقاوت و ادبار خود باید گریست و ازین حیله و تدبیر دست باید شست خوش گفته است

بیت من پیر صبح طرب و دل طالب شبها غم * بدر و نیاز زاد در ازجیبه مقبل کنم * از خود و از طاعت خود منکر باش ایمان خود را نظر نیار
ببین عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را نمرودی و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت ربوبیت بساطیست که هر که بحاشیه
آن بساط رسید همه دعوی هاش هیچ بود و همه سرمایه اش فرو ریخت و همه حسناتش زنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهان است
گنگ گردد و اگر عالم عالم است جاهل گردد و چون در عظمت و عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات را عدم بینی و چون بسلطان عزت و قدرت او نگری همه
معدومات را موجود یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار چون محمد صلی الله علیه وسلم بیافریند و هر نفسی از انفاس با ایشان مقام قاب قوسین دهد در جلال
او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد و اگر خواهد هرچه
بر روی زمین کافری و مشرکی ست در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی ست همه را در یک سلسله
قهر کشیده و خالداً و مخلداً در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد ای برادر اینجا که قدرت و عظمت او علم زند مکنونات و مقدورات
مخلوقات را چه خطر مرد کودکی که خود را بدبیرستان فرستاده بود و چون شبانگاه بخانه باز آمد او را پرسید امروز استاد چه آموختت گفت اینکه الف هیچ ندارد والسلام

الحمد لله والمنة که کتاب فوائد انتساب هادی سالکین ارشاد الطالبین از قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه
بماه جون سنه ۹۹ء باهتمام احقر انام محمد عبد الاحد عفی عنه در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع گردید

اشتہار

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب رحمۃ اللہ پانی پتی کی تصنیف سے ہے اور علم سلوک میں یہ کتاب نادر الوجود ہے۔ چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کمیاب ہوگئی تھی اور ہر دیار و امصار سے طالبوں کی خواہش یوماً فیوماً روز افزوں تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع پر باہتمام صحت طبع کیا ہے۔ جس صاحب کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں مطبع ہذا سے طلب فرمائیں۔

اور

ہر قسم کے قرآن شریف حمائل سادہ۔ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ حمائل شریف معرّی و مترجم ایک ایک اشرفی۔ فی غلطی انعام والی اور دلائل الخیرات اور مجموعۂ وظائف ہمصورتِ حمائل و کتب تصوف۔ ولغات۔ وطب۔ و نیز کتب مصنفہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی و حضرت شاہ ولی اللہ و مولوی محمد قاسم صاحب رحمہم اللہ و مولوی نذیر احمد صاحب و مولوی الطاف حسین حالی و مولانا شبلی

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبی۔ کلکتہ۔ لکھنو۔ کانپور۔ آگرہ۔ میرٹھ۔ دہلی وغیرہ و کتب متفرقہ نایاب زمانہ بھی جہت فروخت موجود ہیں اور اسی مطبع مجتبائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر بکفایت ملسکتی ہیں

العبد

محمد عبدالاحد پروپرائٹر مطبع مجتبائی دہلی